

297(a)

79



"Чахар китаб". Сочинение по шариату на фарси. Литография. Ташкент, 1901 г.

کتاب چہار

با اهتمام شرکت خیرہ جدید در شہر تاشکنت طبع

Дозв. ценз. С^т ПЕТЕРЬ. 15 окт. 1901 г.
Тип. штаба Турк. воен. окр. Ташкентъ.

Handwritten text in Persian script, likely a preface or introductory text, written in a cursive style. The text is arranged in vertical columns on the right side of the page.



کتاب
چهار

با اهتمام شرکت خیریه جدید در شهر تاشکند طبع

Дозв. ценз. С^ть ПЕТЕРЬ. 15 ОКТ. 1901 г.
Тип. штаба Турк. воен. окр. Ташкентъ.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اگر دو حرف آفرید از سر و	ابتدای کلمه بنام خدا
که بجان دشمن خود غم	نام حق بر زبان همی افهم
خالق و رازق و زوف و حسیم	ملک صانع و تدبیر حکیم
همه زیافت صورت هستی	هر چه هست از بلب کسوتی
کرد ما را خطاب تا دانسیم	داد ما را کتاب تا خوانسیم
طاعت او بجان کنیم همه	هر چه او گفت آن کنیم همه
بر همه خلق همسجودین شد	طاعت او است فیض عین شد

هر چه او گفت غیر آن کم دن
 روز و شب طالب قبول و بیم
 شکر حق را که مشوا داریم
 ممتعه و بترو کزین همه
 او شریعت بیان کند ما را
 صلوات خدای بر وی باد
 امت او دوستان اویم
 چون ابو بکر و عمر و عثمان
 هر چهارند باد می مطلق باد
 رحمت حق نثار یارانش

نسبت سودی بجز زیان کسین
 پیرو امت سوان و بیم
 پیشوای چو مصطفی داریم
 سرور و خاتم و نیکین همه
 او طریقت عیان کند ما را
 تا بروز جز ناپیای باد
 دوستان چهار یارویم
 مرتضی ان علیهم الرضوان
 هر چهارند فرشت بر حق
 باد بر جمله دوستانش

در بیان فریض طهارت

ای مصداقی سوا طهارت کن
 تن بغسل وضو چوپاکنی
 چون بیماری طهارت طایفه
 شترج این هر سوسج را گویم
 در طهارت فریضه سنت
 آهست نماز باید کرد
 روز محشر که جان گذارد
 پس بیان نماز روزه کنیم
 پس مکن در نمازها تقصیر
 خود کجا چو پس تو گفته است
 غم دین خور که غم دین

خانه دین خود دعات کن
 آب اگر نیت قصد خاک کنی
 با طنت نیز حق کند طه
 زانکه چو کان شترج را گویم
 بر تو خوانم روان بی منت
 دل مقم نیاید باید کرد
 اول پیشتر از نماز بود
 توشه عشرت چو روزه کنیم
 تا در آن روز باشد تقوی
 در معنی نگر که او رفتی
 بهمه فرماتر از این است

غم دنیا مخور که پهلو دست

پیش ازین گفته اند ^{سلف} اهل

من بقدر مجال کوشیدم

من بعجز و قصور معترضم

لیکن قدر خویش کوشیدم

نکنم غیب اگر تو بتوانی

اسبازی اگر چه به آزد

صد و هفتاد بیت ده ^{است} باب

موجر و دلپذیر افتاده ^{است}

این ترا یادگار از شرف ^{است}

از بخارا ^{است} مولد و ^{لبش}

بسیجک در جهان نیاست

غذ من صنف قد ^{است} شد

فقه را بر د نظم پوشیدم

نه چون اوان حسنق حرفم

به زیکاری و خموشیدم

که در حله بیوشانی

لاشه خر خوشتن ننیدازد

کلیق روزگار اصحاب ^{است}

لاجرم بی نظیر افتاده ^{است}

نام او در جهان بهر طرف ^{است}

وز خراسان علوم ^{است} کیش

یا الهی بد تو تو نسیمم	راه بنمای سوی تحقیقم
------------------------	----------------------

در بیان فرائض وضو

در صبح و روح لیل و نهال	در وضو نیت بر فرضیه چپا
شستن دست روی مسح است	شستن پای نیز معتبر است
سراج مسح فرض باید دید	لا ائش مسح فرض باید دید

در شستن و وضو

سنت آبدست ده باشد	هر که دانت مرده باشد
شستن دست باز مسواک است	نام حق گفتن از دل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنجا	سه کرات شستن اعضا
نیز انگشت پایی را تخلیل	سنت آمد بر مصطفی قیل
باز تخلیل بحیه استنشاق	گفتم این جمله را علی الاطلاق

عضو اگر تر کنی روانه بود

ماندن آب خرد و دانه بود

در بیان مستحبات وضو

در وضو شستن مستحبات است

نیت زان پس موالا است

همه سر مسح و انگهی ترتیب

بهمیامن بدایت از تادیب

گرتوهایسج از سر عمل گیری

مسح کردن ازین قبل کیم

در بیان ملروهاات وضو

آب اندر دهان و در بینی

بکف چپ کراهیت بینی

آب بروی سخت بر کردن

عورت خویش را نظر کردن

خمیو در آب شستن از عمدا

سخن اندر مقام استتجا

گرتو بینی بر استافشنی

در میان کراهیت مانی

هر که این شستن کراهیت

دایم اندر رفا هیت ماند

در بیان شکند و وضو

آنچه از پیش سر عنان کرد	ابدست ترازیان کرد
ریم و خون چون روان همی باشد	قی کنی پردهان همی باشد
فمقره در نماز پیشوستی	باز دیوانه کی مد هوشی
خواب تکبیر زده وضو شکند	تکبیر بر خواب هیچکس نکند
مکران بادکان ز پیش بود	آنکه وضو هم بجای نوشتن بود

در بیان مزایای غسل

هر که با دلتش تمیز بود	فرض در غسل او سه چیز بود
آب در مینوی و دهان کردن	بر همه عضو خود روان کردن

در بیان ششهای غسل

شش غسل جمله کی نه چست	یادگیرش که بهتر از کجاست
-----------------------	--------------------------

دور کردن نجاست از تن خویش	شستن دست و فرج بامیث
شستن تن سه بار سه مرتباً	پس وضو ساختن ز بهر حال
شاید آن موی را بشکافتند	آن زمانیکه موی را بپند
بافته خشک همچنان مانند	بر تک سر چو آب بارند

در بیان مقدار آب وضو

چون لائس فوا، سینه	مگر اسراف ناز مجانی
تلف غم هر خط بود	تلف آب چون روان بود
فیل را چها من ز تعلم است	در وضو آب یکمن در نیست
دار مرد دست و روی نیم من	در وضو کن به نیم من استیجا
پای شوید که هر آنکه میبند	پس بدان نیم من نیکه میباند
بر سر خویش ریزد و من نسیم	بچنین کسیر غسل تعلیم

هست این جهت طهارت در خانه	که بود آب توبه پستان
و توانی آنچه بر لب جوی	منیت اسراف هر چه میشود
آرزو خواهی که شرع آموز	بایدت جد جهد دل سوز
آنچه از وی سوال نماید بود	نه سزد که طلال خواهد بود
در طلب که دن حقیقت کار	از خدا شرم مدار شرم مدار

در بیان موجبات غسل

غسل از پنج چیز فرض شود	بر زمان مرد بهیچ فرض شود
هر زنی را که کم شود ایام	غسل باید بهر نماز مدام
چون شود پاک ز حیض نماند	غسل واجب شود بشرع قیاس
مرد را چون ذکر چنان کرد	که در اندام زن نهان کرد
غسل واجب شود از انجاش	گر چه ز انحال منیت از نزلش

غسل واجب کند جنابت هم بر زن مرد ای مدار کرم

در بیان فرائض تیمم

چار چیز است در تیمم فرض میدهم مر ترا بداش عرض

نیت قصد خاک ای سرور خاک آنا چو پاک است مهتر

پس بزین هر دو دست بر خاک پس بالشن بروی تاشوی پاک

پس در کرباره نچه زن در حال هر دو ساعد بمبر فقین بال

در تیمم فرضیه این چار است که ترازین چهار ناچار است

نیت اینست اگر نیت اول که نمازم مبلع کردانی

در بیان ناقضات تیمم

هر چه آن ناقض وضو باشد ناقض این تیمم او باشد

آنکه قادر شود بآب طهور زو شود در زبان تیمم دو

زود ما شرط هست استیعاب

هر که میلی ز آب دور بود

و ر بود آب کمتر از میلی بزرگ

میل در شرع ثلث فرسنگ است

ثلث فرسنگ بود چهار هزار

در تخم تو نکتة را در یاب

این تخم در اطهر بود

نیت در نماز پیش قیامی

که ترا داشت فرسنگ است

از قدمها مرد خوش بقال

در بیان دوازده فرض

هر که او طالع لطیف بود

او در اسلام صوفی صافی

بشنو از من بیان غمناک

ضبط کن این دوشش فرضیه کن

تا نماز تو با نواکسرد

مقتدایش ابوحنیفه بود

در شریعت فنی هم دانی

ز آنکه صافی ترست مشرب بود

شش درون نمازشش پر بود

فرض و نفلت همه ادا کرد

آنچه بیرون کنون ترا فرض است
 نیت است طهارت تکبیر
 غم اسلام بابت خوردن
 شش دیگر در اعدا رون نماز
 آن قیام و قرائت است
 پس بیرون آمدن فرضیه نشنا

عرضه دارم که موجب عرض است
 پوشش عورت و مکان طهر
 روی هم سوی قبله آوردن
 فرض دان و نماز کن نیاز
 قده آخرین سجده خضوع
 از نماز ای مدار عقل قیام

در بیان واجبات

واجبات با هفت است
 فاتحه ضم سوره قرآن
 یک اندر تطوع و سنت
 کاغز شش و اولین باشد

زانکه از مصطفی چنین رفت
 در دوی اول از فرضیه بخوان
 سوره با پا ستم کن نیت
 سوره با پا ستم قرین باشد

در بلندی بلند باید خواند
 نیز در اثر شد قنوت عیان
 لیک در عید واجب بنماید
 داند انکس که حسبتی دارد
 قعدۀ اول از وجوب است

استحباب است پست باید خواند
 باز تعدیل جسمه ارکان
 ز آنکه تکبیر عمود می باید
 کاندین باب نسبتی دارد
 باز در آخرش تحیات است

در بیان سهو سجده

سجده سهو را بیان کردن
 اگر کسی سرفش را کند تا آخر
 سجده سهو را چو ساز کند
 اسی مصلتی بهر دو دست سلام
 لیک آن کس که او امام بود

استحباب مشکل بود عیان کردن
 یا کند ترک واجب از تقصیر
 جبر نقصان آن نماز کند
 کوی و آنکه بیار سجده تمام
 بسوی راست یکسایم بود

انچین بیت مذہب نعمان

کانشین بیت روایت تقوی

هرگز سهوا دو سجده لبس است

هر اما یکده هست تک باشد

مقتدی را چو سهوا افتاده

سهوا و راهم بردار دگر تو

او بتقوی چو بود در و سلمان

احتیاط آن بود که او اقوی

شرح آموزا اگر تو را بهوست است

سهوا و سهوا مقتدی باشد

سجده سهوا نه معناد است

طاعتش را خدای پذیرد تو

در بیان شهرهای گاه

ده ازان قولیست ده تیر

بعد ازان در اعوذ گشت فلاح

سمع اللہ کفثن از دین است

مقتدی بتا لک آغازد

سنت اندر نماز است

انچه قولیست استفتاح

زان پس تسمیست امین است

سمع اللہ اهم بردارد

باز تکبیر در رکوع و سجود
 پس برون آمدن بلفظ سلام
 فاتحه در دوی اخیر از فرض نیز
 سنت فعلی در نمازده است
 هست فتح یدین تا اذن
 بعد از آن دست راست را
 مرز نماز را جمله احوال تر
 دست بر زانو بر رکوع نه
 سجده آرید در میان دو کف
 نیز بر پای چپ نشسته کنی
 باز گردان تو روی وقت سلام

نیز تکبیر در سبوط و صعود
 نزد ما سنت است در سلام
 کیر سنت و ای کثیر از فرض
 یاد کیر دیگر آنکه مرد در نه است
 نیز بر جای سجده دارد عین
 نهی زیر ناف به رادب
 دست بر سینه به بود همه
 پشت همواره دار همچون
 شکم از ران دور دست از ران
 سر انگشت سوی قبلی
 بر عین دیساز خویش تمام

مستی را ز سنت اندازد	گر کسی بر تو شبهت اندازد
----------------------	--------------------------

مستی دور نیست از سنت	ایدلت پر نور و از عفت
----------------------	-----------------------

در بیان فرضهای شباروز

هفده رکعت بود اگر آموزی	آنچه فرض است در شباروز
-------------------------	------------------------

چهار در وقت عصر تعیین است	دو بصبح و چهار پیشین است
---------------------------	--------------------------

زین نگو تر نمیتوان گفتن	سه بشام و چهار در خفتن
-------------------------	------------------------

در بیان شهای شباروز

هست سنت دوازده رکعت	علما گفته اند بیشهت
---------------------	---------------------

دو پس از شام دو در خفتن در	شش به پیشین گذار دو بصر
----------------------------	-------------------------

لیک این را مستحب میدار	چار دیگر ز عصر پیش گزار
------------------------	-------------------------

طاعت ذو الجلال والاكرام	دوی دیگر گذار بعد از شام
-------------------------	--------------------------

چارش از عشا و چاهین

سنت پنجمت این شد پس

غیر ازین هر چه هست نافله است

خواجه ما میر فافله است

سنت خالص صلوة انیت

هر چه هست از مو که ات انیت

و تراز واجبات میدارند

بر همه واجبیت بگذارند

در بیان روزه ما شریف رمضان

نیت در حکم شرع اگر دانی

روزه جز قهر نفس سهوا

از طعام و جماع دور شدن

وز همه خوردنی نفور شدن

فرض دان جمله روزه رانیت

تا بیایی از روزه انیت

نیت روزه کرا دانبود

بر تو لازم بجز قضا نبود

لیک موقتی نوافل با

تا به پیش از روال هست

در بیان مگر و هات و زه

مکتس و لپته در کلوچه پرید
 اگر کسی رک زود و محامت کرد
 در کتی تیر و غن و سرم
 نمک سر که در دهان بچند
 مان که از بهر طفل میخوایند
 که ضرورت بود روا باشد
 روزه باقی بود ولی مکرده
 بفراموشی ارگنی و خوری تو
 و بقصد است خوردن کار است
 و روزهی آنچه از فضا بنوی
 آنچه خوردی او اش باید کرد

نیت نقصان روزه تو
 می نشاید و را علامت کرد
 بر سر چشم نیتت جرم
 روزه با نیت که فروشید
 علما اندرین چه فرمایند
 بی ضرورت چنین خطا باشد
 در گرا هست مباحش با انزوه
 هست هر دو تراهنی و مری
 لازم آید قضا و کفارت
 بر تو لازم بجز قضا نبوی
 نزد نعمان قضا اش باید کرد

در تطوع اگر شروع کنی

پس رجوع از برای رجوع کنی

بهمچو سنگ و کلوخ آهن و رو

نبود زین قبل کل سر سغوب

در بیان قضا و کفارت زو

اگر کسی قصد کرد در خوردن و
شخصت مسکین طعام باید داد

بنهار بی محاممت کردن
یا یکی نهد کردنش آزاد و تو

یا دو مده روزه با پیای دار

تا شوی از حیات برخوردار

از برای تو اینقدر کفتم

یا دیگرش که مختصر کفتم

دارم امید من ز درویشان

از فنون قضا ل ایشان

که سقیم مرا صحیح کنند

و رقیب مرا یلیح کنند

چون اساش صدق نه با

دو سازه اعطای فرستاد

جان خواننده ای خدای کریم

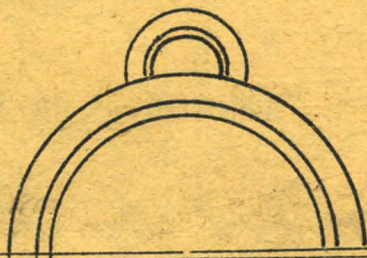
برها تو از عذاب الیم

نام او در جهت پیشگی باد	هر که از ما کند به بنیک یاد:
بر رسولی و جسمه ارکان	صلوات خدای بی پایان بن:
هم پیام ز چون رود بر خاک	هر نویسنده را تو صاحب پاک:
واجب فضل و نفل را دانند	هر که این را بصدق بر خوانند:
بدعا یاد کن چو بر سول بن:	ختم شد بر تنهای نیردانی بن:
از وفات رسول تا امپا:	نود و نه چو رفت ششصد سال:
بود کین نظم کشت مستکمل بن:	نیمه از جمادی الاول بن:
ز آنکه من خنده کنه کارم بن:	هر که خواند دعا طمع دارم بن:

تمت الكتاب بحون الملك

الوهاب

تم



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بدان اسعدک اللّٰه فی الدّارین این کتابست در بیان
 معرفت ایمان و اسلام و نماز و روزه و حج و زکوة و
 وطهارت و فرض و واجب و سنت و مستحب و مباح
 و محرم و مفسد و احکام و ارکان و این کتاب چهار
 فصل بنامها ده شد تا مبتدیانرا پسندیده بود و بنا به
 فصل اول در بیان معرفت ایمان اگر پرسند که
 اصل ایمان چیست جواب بگو که عطای باری تعالی است

و سر ایمان کلمه طینه کفخن است که لا اله الا الله محمد رسول الله

اگر پرسند که تن ایمان چیست جواب بگو که با

نیچو فت نماز گذار نیست اگر پرسند که دل

ایمان چیست جواب بگو که قرآن خواندن است

در خبر است که لكل شیء قلب و قلب القرآن سیس یعنی

هر چیزی است را دلی است و دل قرآن سوره سیس است

هر چکا هیکه سه دل جمع شود دعا است تا ب است

اول دل قرآن دوم دل نبد مؤمن سوم دل شب

اگر پرسند که نور ایمان کدام است جواب بگو که

راست کفخن است و بار یکی ایمان دروغ کفخن است

و تنگی ایمان با نماز بودن است و حلاوت ایمان

پاک بودن است حکم ایمان در میان خوف و رجاء است
 و شریعت ایمان حلال و حرام را دانستن است
 و بزرگی ایمان ذکر خدای تعالی را بسیار گفتن است
 حضرت عیسی بجانم و تعالی در کلام خود میفرماید که
 یا ایها الذین آمنوا اذکر اللہ ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و امیلا
 معنی چنان باشد که ای آنانی که ایمان آورده
 اید بخدای تعالی یاد کنید او را روزانه و شبانه
 اگر پرسند که پوست ایمان چیست جواب
 بگو که شرم است اگر پرسند که میوه ایمان است
 چیست جواب بگو که روزیت و تخم ایمان
 علم است کمال ایمان صبر است بر کمال ایمان

تو تقوی است مغز ایمان دعاست پنج ایمان اخلاص است
 و وطن ایمان لنبی مؤمنان است اگر پرسند که
 اللہ تعالیٰ ایمان را از چه چیز آفریده است جواب گوید که
 از نور جو فی آفریده است روح انبیا را از نور محمد
 مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم آفریده است اگر پرسند که
 تو در ایمان مذکور ایمان در کس است جواب گوید که من با ایمانم
 و ایمان با من است من مؤمنم و ایمان صفت من است
 اگر پرسند که ایمان بر چند نوع است جواب گوید که
 بر پنج نوع است اول ایمان متبوع ایمان فرشتگان
 دوم ایمان معصوم ایمان پیغمبران است سوم ایمان
 مقبول ایمان مؤمنان است چهارم ایمان مؤمنان

ایمان مبتدیان است پنجم ایمان مردود ایمان
 منافقان است اگر پرسند که ایمان چیست
 جواب بگو که الایمان اقرار بالتک و تصدیق بالقلب یعنی
 ایمان اقرار کردن است بزبان و استوار داشتن است
 بدل که خدای تعالی کسی است و یگانه است و بحقیقت
 پادشاه همه پادشاهان است و محمد رسول الله مغیب
 برحق اند اگر پرسند که ایمان آوردن بر چه
 نوع است جواب بگو که برد و نوع است اول ایمان
 مجمل دوم ایمان مفصل اگر پرسند که صفت ایمان
 مفصل چیست است جواب بگو که هفت است است
 باشد و ملائکت و کتبه در سوره و الیوم خیر و القدر خیره

و شره من الله تعالى و البعث بعالم الموت یعنی
 آوردم من بخدا می عزوجل که در کمال تعالی یکی است
 و یگان است و دم ایمان آوردم من فرشتگان و می پند
 یعنی فرشتگان بر حق اند و افریده اویند سوم ایمان
 آوردم من بکتابهای وی چه مارم ایمان آوردم من بر سولان
 و می نخبم ایمان آوردم من بر روز قیامت یعنی قیامت
 آمدنی است در آمان قیامت هیچ شک نیست ششم ایمان
 آوردم من بتقدیر خدا می عزوجل بدان که تقدیر یکی و بدی
 همه از خداست عزوجل میم ایمان آوردم من ببعث یعنی
 زنده کردن بندگان بعد از مرگ ایشان حق است ششم است
 فیصله از مایه و حکم مایه که اگر پر کنند که صفت

ایمان بجز حقیقت را جواب بگو که چهار است آمنت
باشد که ما به با سمانه و صفاته و قبلت جمیع احکامه
و ارکانه یعنی ایمان آوردن من بخدا عزوجل و بنا مهای
و می قبول کردن دین مسلمانی را و آنچه در ولایت
و بیزارم از کفر و کافر است که خدای تعالی از وی بیزار است
اگر پرسند از این چست را جواب بگو که یک
چهار است اول خدای تعالی را شناختن دوم بخدا
تعالی ایمان آوردن سوم ایمان را نگاه داشتن چهارم
ایمان را با خود بردن در عوارف آورده است که در استن
وارکان ایمان اہم است تا اگر کسی احکام و ارکان ایمان
را نداند هر عیب است که کند از نماز و روزه و حج و زکوٰۃ

روان باشد در جامع الکبیر آورده است زنی عاقله

و بالغه را ایمان پرسیده شود گوید که نمیدانم و بروی

بیان کرده میشود گوید که نمیدانم از شوهر جدا کرد

اگر چه نکاح اول بطاهر اسلام پیش ازین دست

بوده باشد دستوفی آورده است که شخصی :

کنیز کی خرید که احکام ایمان آن کنیز ک

نمیداند از اهل کتاب نیست جمع کشتن آن کنیز ک

حرام باشد مولی باید که اول احکام دارکان ایمان را

بیاموزد و انگار و اگر دودر محیط آورده است که

اگر قصاصی احکام دارکان ایمان را نداند

فج کرده او حرام باشد شاید خوردن

و در خلاصه آورده است که مولی را واجب است که
 بنده گان خود را احکام ایمان و نماز و روزه بیا^{موزد}
 و قرآن مقدریکه نمائبدان روست بیا^{موزد}
 و نیز واجب است باهل خود و محارم خود چون مادر
 و خواهر و دختر و زن خود را احکام عیشیه بیا^{موزد}
 پیغمبر علیه اسلام فرمودند که کلکم راع و کلکم
 مسئول عن عیبه یعنی هر یکی از شما بمنزله
 پاسبانید و هر یکی از شما پاسبانید خواهد
 شد از رعیت خود یعنی از اهمل و فرزندان خود
 اگر ریختند که واجباً ایمان چیست و جواب که دو ازها
 اول بعلم صحبت داشتن دوم از منافقان دور بود^{دن}

سوم شنبه را آب دادن چهارم چهارم پارسیدن
 پنجم که خدای درویش را شفقت نمودن ششم پنجم
 فرزندان خود را اسلام آموختن هفتم اهل خود را
 نماز آموختن هشتم میان را ترحم و ملاحظ نمودن
 نهم مرده را شستن دهم سنگی که بر سر راه است
 دور کردن باز دهم زیارت پدر و مادر کردن دوازدهم
 طواف خانه کعبه کردن اگر چه چندانکه حکم ایما
 چند چیز است جواب بگو که دو چیز است یکی دنیوی
 و آن دیگر اخروی تا حکم دنیوی ایمان امان شدن
 نفس مال سه هر کسی ایمان آورد نفس او و مال او
 از گشتن و تلف شدن محفوظ میماند بحکم شرع که

اگر کسی را بغیر حق بکشند ویرا بقصاص کشته میشود و اگر زنا
 کند سزا کرده میشود و اما حکم آخر که و ایمان
 نجات است از آتش دوزخ در رسیدن شعبه سیم
 بهشت و مشرف شدن به دیدار حضرت حقیقت جهانی
 و دعا که اجل نعیم است اللهم ارزقنا اگر پرسند که شرط
 ایمان چیست است جواب بگو که هفت است اول پذیر
 ایمان بغیب آوردن یعنی پیش از آنکه عذاب خدا تعالی را
 بنمید و اگر بعد از معاینه دیدن عذاب ایمان آورد آنرا
 ایمان بائس گویند و ایمان بائیس مقبول نیست چنانچه
 گفتند که هر که از مؤمن و کافر در وقت موت
 مقام او را از بهشت و دوزخ می نمایند و مؤمن را گویند

اگر کافر مردی جامی تو این بود که از دوزخ سست
 حالا آنکه پیمان میروی از عالم مقام تو این موضع است
 از بهشت تا بتجا طر جمع و آسایش باشد و با کافران
 گویند که اگر تو مسلمان بودی مقام تو این بود که از بهشت
 حالا آنکه بگف میروی از این عالم مقام تو این موضع است
 در دوزخ در بند پشیمان باشد دوم علم غیب با خاصه
 خدا تعالی دانستن سوم بهشت و دوزخ را
 نادیده کردن چهارم حلالی خدا می تعالی را
 حلال دانستن پنجم حرامهای خدا می تعالی را
 حرام دانستن و اگر شخصی حلال حق سبحانه و تعالی را
 حرام داند و حرام او را حلال اعتقاد کند کافر گردد

و اگر چه کلمه شهادت بزبان میرانده و نماز میخوانده
 و روزه میداشته باشد ششم از عذاب خدا تعلق
 ترسیدن شرط هفتم و از رحمت او میدواید و از بود
 اگر پرسند که کمال ایمان چند چیز است بگو که
 سه چیز است اول شاد بودن در پیشان ایمان دوم
 غمگین بودن بزوال ایمان سوم ترسیدن از تبه
 کنندۀ ایمان اگر پرسند که ایمان بنام
 خالق است یا بنام مخلوق جواب بگو که هم خالقست
 و هم بنام مخلوق لا اله الا الله بنام خالق بی
 و محمد رسول الله بنام مخلوق است اگر پرسند که
 حقیقت ایمان چیست و اسلام چیست جواب بگو که

از روی لغت هر دو یکسیت و در اصطلاح معانی
 چنانچه الایمان اقراراً باللان و تصدیقاً
 بالقلب و اسلام اینست اسلام هو الاقنایاد
 بامر الله تعالی و الاجتناب عن النواهی یعنی اسلام
 آوردن نهادن است بامر الله تعالی و دور بودن از آنچه
 نهی کرده است اگر چه چندانکه دین چیست
 جواب بگو که ان الله یمن عند الله اسلام بگوید
 اگر چه چندانکه ایمان بر مؤمنان فرض است است
 جواب بگو که ایمان بر مؤمنان است است
 و بر کافران فرض است اما عمل ایمان بر مؤمنان
 فرض است مثل نماز و زکوة و حج اگر چه چندانکه

ایمان فرض است یا سنت جواب بگو که اول بنده
 اقرار میکند بوحدانیت خدا تعالی که بر حق است
 این فرض است و تکرار او سنت است ۴۴
 اگر پرسند که ایمان بکدام آیت فرض شده است
 جواب بگو که باین آیت فرض شده است که ۴۵
 حبیب الیکم الایمان وزینیه فی قلوبکم و بانچه شیخ ۴۶
 سنت ثابت شده که سخن نشهد بما عاهد اللہ به
 اگر پرسند که بوحدانیت خدا تعالی ایمان آوردن
 بکدام آیت ثابت شده است جواب بگو که باین آیت
 ثابت شده است که شهد اللہ لاله الله هو الرحمن الرحیم
 اگر پرسند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست

جواب بگو که بدین حدیثی که روایت کرده شد است
 از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما که گفتند
 حضرت عمر که در اشامی آنکه ما بودیم نزد آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم روزی بناگاه طلوع کرد یعنی
 پیداکشت بر ما مردیکه نیک سفید بود و جاغله او
 و شدید بود و شیاموی او دیده نمیشد برومی اثر راه
 مثل غبار آلودگی و شکسته رنگ و سسته و نه
 سبزه و حال آنکه نمیشناخدا ما او را هیچکس
 تا که نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت ص
 صلی الله علیه وسلم پس پوسته گردانید
 هر دو زانوی خود را برابر زانوی مبارک آنحضرت

و نهاد دو دست خود را بدو زانوهای خود گفت

ای محمد علیه السلام خبر ده مرا از اسلام ص ۳۶

گفتند اسلام آنست شهادت از می خد ارا که

منیت الهی بز ذات پاک او تعاضد شهادت می

عظما که بنده خدا و رسول اوست بر پا دار نماز را

و بدی زکوة را و روزه داری ماه شریف رمضان

و حج کنی خاکعبه را اگر می توانی رفت گفت

آنم در است گفتی ای محمد حقیقت اسلام همین است

بیان کرد می حضرت می کنید تعجب کردیم ازین مردیکه

سوال کرد باز خود سیکوید که راست گفتی

باز آنم و گفت خبر ده مرا ای محمد از ایمان

گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آنست که
 ایمان آر می و بگرد می بجدای تعالی و بفرشتگان می
 و بکتابهای می و برسولان می بر روز قیامت و ایمان
 و آر می بقدر خیر و شر و ایمان آر می حق تعالی هر
 چیزها را از نیک و بد از اول داشته و تقدیر کرد دست
 و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا
 و قدر و اراده اوست گفت آنمزد درست کشتی پس
 گفت خنبرده مرا از احسان گفتند آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم احسان آنست که عیب کنی
 تو خدا می تعالی را گویا که می منی تو او را اگر نمی دیده باشی
 او را تو را می بیند گفت آنمزد راست می گوئی

رسول الله صلى الله عليه وسلم الايمان مع رفته بالقلب
 و اقراراً باللسان و عمل بالاركان كفتند جميعاً
 عليه السلام ايمان شنا ختم خدايتعالى سینه و جل
 بدل و اقرار کردن بزبان و کار کردن بحکم شریعت
 و قال النبي عليه السلام الايمان غرمان و لباسه
 الورع و زينة الحياء و شجرة العلم كفتند جميعاً
 ايمان برهنه است پوشش او پرهنز کار است
 و آرایش او شرم است و میوه علم است و قال ابا
 النبي عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له كفتند
 پیغمبر عليه السلام ايمان نیت هر کسی را که گزاریدن
 امانت نیت و قال النبي عليه الصلوة و السلام

لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه ^{پند مغمب}
 عليه السلام نیش از شمایان مؤمن که تا که دوست
 دارد برای او در مؤمن آنچه دوست دارد بر نفس خود
 وقال عليه الصلوة والسلام الايمان ^{کافی صدو}
 المؤمن والاسلام علامته ^{یعنی} کشتند مغمب
 عليه السلام ایمان ^{سرسیت} در سینه مؤمن ها
 و اسلام آشکارا کردن ولایت اگر چه
 خدای تعالی را می شناسی جواب بگو که می شناسم اگر چه
 چگونه می شناسی جواب بگو که چون و چگونه و شبیه و با
 می شناسیم که الله تعالی لم یزل ولا یزال الذی یسئ
 کمشله شی فی الارض و لا فی السماء هو السميع البصیر ملک

از خدای تعالی است همیشه و همیشه مراد است

و او سزاوارتر است هر چه خواست کرد هر چه خواهد

بکند **فعل الله ما يشاء** و بیکم مایید اگر پرسند که

تو منی جواب بگو که الحمد لله باز پرسند که

معنی الحمد لله چیست جواب بگو که سپاس است

مردای راعی و جل اگر پرسند که از کی باز پرسند

جواب بگو که از روز میثاق اگر پرسند که

معنی میثاق چیست جواب بگو که الميثاق هو العهد

الموثوق و الخطاب خطاب آن بود که در آن زمانیکه

حق سبحان و تعالی ارواح ما را بیافرید

از پروردگار عالم ندا آمد که **الست بربکم** یعنی

اینست من پروردگار شما این ارواحها گفتند
 قالوا بلی یعنی هستی تو پروردگار ما یا و جمعه جهان
 خالق کل شی و رازق کل حی با از حضرت رب العزت
 نداند که مرا سجده کنید آنها که بدست راست
 بودند همه سجده کردند و آنها بدست چپ بودند سجده
 نکردند باز نداند که اسجدوا یعنی سجده کنید
 آنها که بدست راست بودند سجده کردند آنها که
 بدست چپ بودند سجده نکردند آدم علیه السلام
 گفت خداوند ازین بندگان تو عجب دارم آنها که
 بر دست راست من اند همه سجده کردند و آنها که بر
 چپ من اند سجده نکردند کیانند نداند که یا آدم این تو

بر دست راست تواند مؤمنان نهند و آنجا که
 سجده کردند مؤمنان زانید و از دنیا مؤمنان روند آنجا که
 سجده نکردند کافر زانید و از دنیا کافر روند
 نکتته ای مؤمنان بشنوید در بهشت در پشت
 آدم علیه السلام کافر می بود و پشت آدم از آن هیچ
 نقصانی اگر در دیوان عاصیان نقصان شود به بند
 هیچ ضرر نقصان نشود و از کرم خداوند می بچیند
 و آنجا که بر دست راست تواند جنت جای ایشان
 باشد هوه لاء فی الجنة و لا ابالی و آنجا که بر چپ دست
 تواند دوزخ جای ایشان باشد هوه لاء فی النار و لا ابالی
 یادم ترا از گناه ایشان زیانی نه و از طاعت ایشان به

سود می نماید پس فرمان آمد با فرشتگان عهد نامه
 نویسید فرشتگان نوشتند چون تمام شد
 آن فرشته را ندا آمد که عهد نامه را برد بان گیر
 چون برد بان گرفت باز فرمان آمد که سنگ
 در حال سنگ شده کنون از حجر الاسود خوانند بر طرف
 راست خانه کعبه است آن دم جبرئیل علیه السلام او را
 بر رکن راست بیت المعمور نهادند و تا زمانیکه خانه
 کعبه رسمت شد باز کعبه آورد و حاجیان آنرا طواف
 میکنند تا روز قیامت آن سنگ باز فرشته
 شود آن عهد نامه را از دبان پیرون کند هر که در آن
 عهد نامه ثابت باشد او را بهشت برند هر که خلاف

کرده باشد او را بدو نرخ برند اگر پرسند که
 بنا می کشد اما بر چند نوع است جواب بگو که بر پنج نوع است
 اول کلمه شهادت گفتن است که اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمد عبده در سوله دوم بی وقت نماز
 گذاریدن سوم روزه ماه شریف رمضان داشتن
 چهارم بده کوه مال دادن پنجم طواف خانه کعبه کردن است
 هر که قدرت و توانائی باشد مرزاد و راه حل اگر پرسند که
 واجبات اسلام چند است جواب بگو که هفت است
 اول نماز و ترخواندن دوم صدقه فطر دادن سوم
 قربانی کردن چهارم نماز عید خواندن پنجم عمره کردن
 ششم فرزندان خدمت پدر و مادر خود کردن هفتم

فوی الارحام یعنی بانویشان نیکوئی کردن است
 اگر پرسند که احکام شریعت چند است جواب
 هشت است اول فرض دوم واجب سوم مستحب
 چهارم مستحب مجسم حلال ششم حرام هفتم مباح
 هشتم مکروه اگر پرسند که در طهارت چند چیز
 فرض است جواب بگو که چهار چیز فرض است اول شستن رو
 از دستکاری موی پستان ز نخی ازین نرمله گوش بس
 تا باین نرمله گوش دوم دود است شستن مع آرنج
 سوم مسح کشیدن چهار یک سر چهارم هر دو پا
 شستن تا به شاتلک اگر پرسند که در طهارت
 چند چیز لازم است جواب بگو که ده چیز لازم است

اول بلب آب سائیدن دوم بزیر ناخن آب سائیدن
 سوم بکوشش آب سائیدن چهارم در موضع استنجا
 نجاست مقدار دهم شرعی باشد ششم پنجم
 استبر العینی کواهی دادن دل است بر پاک شدن ششم استنجا
 در جای خلوت کردن هفتم آب را اسراف ناکردن و
 هشتم از دوسو شیطن خود را نکند داشتن با
 نهم استنجا را بدست چپ کردن دهم روی را بر طرف
 قبله ناکردن یکتا در خلا جا چون نشینی دامن خود
 بر ماکش و پشت پیشین و مکونی هیچ نوعی از کلام یا
 رو بسوی قبله نی و پشت سوی قبله نه یا دست به
 باید که باشد سوی قبله والسلام چه مسئله مسلمند درین

دو فرضیه مبتلا شد چنانچه تر عورت و زایل کردن
 نجاست فرضیه است باید که نکرندگان را گوید که رومی
 بگردانید و کار خود با بشید و اگر ایشان رومی نکرند
 بزکار نباشد چون نکرندگان بزکار شود باها
مسئله اگر شخصی نماز میگذارد
 با او در همه میت هر دو طرف او نجس شده صحیح آنست که
 مانع جواز صلوۀ نسبت و اگر نماز میگذارد و دو جامه در برد
 و بر هر کدام نجس است کمتر از دهم است
 و جمع کرده شود زیاده از دهم شرعی باشد جائز
الکرپسند که در طهارت چند چیز است
 جواب بگو که ده چیز است اول

اول دو دست شستن تا بند دست دوم نام خدا ^{تعالی}
 بر زبان راندن یعنی بسم الله العظیم و الحمد لله
 علی دین الاسلام کفشن سوم مسواک کردن چهارم
 آب در دهان کردن پنجم غرغره کردن ششم
 آب در بینی کردن هفتم مسح دو گوش کردن
 هشتم خلال انگشتان کردن نهم خلال
 ریش کردن دهم هر عضو یک که سه بار شستن
 اگر پرسند که در طهارت چند چیز مستحب
 جواب بگو که نه چیز مستحب اول نیت کردن
 در طهارت یعنی نوبت ان التوضال باحة الصلوة
 والذالة الحث دوم سراندام نهانی شستن

سوم سر مسح کشیدن چهارم مسح کردن کردن پنجم
پی در پی شستن ششم ترتیب هفتم بمناسبت
دعا خواندن نهم هر عضو را برست ابتدا کردن با
اگر برستند که در طهارت چند چیز مکروه است
جواب بگو که هفت چیز مکروه است اول لطف رقبه
استیجا کردن دوم در وقت استنجای سخن گفتن
سوم اندام خود را نگاه کردن چهارم بدست چپ
آب در دهان کردن پنجم بدست راست بمنی نشستن
ششم آب را سخت برومی زدن هفتم
خیوه در آب انداختن **مسئله** مسلمان عضوی
از اعضای خود روغن مالیده است بعد از آن وضو

ساخته است و بسبب چرب عضوی آب را قبول
 نکرده است بشریعت وضوی این مسلمان جایز باشد
 بشرطی یا اجاب باشد با طریقه مسواک یا سه بار داره
 ایمن سه بار داره الیم و شستن با دیگر دندان زیرین
 مجموع دوازده باشد و یکی روی زبانه مسواک کند
 سیزده بار میشود و چنانچه کرامی مفرموده اند که شستن
 با دوشش پایان داره پنجمی روی زبانه اگر نظاه
 به مسائل حوض نیز اگر پرسند که حوض چند در چند
 می باید تا وضو غسل کردن و جامه در وی نم سازی
 گردن روا باشد اگر مطلق جواب کوی خط
 باشد پس جواب آنست که نبکریم اگر حوض در است

اختیار فتویٰ قاضی خان و امام ظهیر الدین بخاری رحمهما اللہ
 باید که سی و شش کز باشد این قول صحیح است و بختیار
 فتویٰ صاحب محبیط دور حوض حیل و هشت کز میباید تا هر
 نجاستیکه در روی افتد آب او را بنجس نکند
 و این اصح است و اگر حوض مربع بود هر طرف آن ده کز بود
 و این در میان مردم معروف است
 باینکه اگر پر کنند که بوضیعت آب پرست در روی
 غسل کردن و جامه نمازی کردن روانیست چون
 آبش به نیمه رسد و او بود صورت نهی بلکه
 چگونه است جواب بگو که این حوضیست که نیمه
 بالای او در ده نباشد و نیمه پست او در ده بود

چون آب پر بوده در ده نباشد و چون به نیمه رسد
 ده در ده شود اگر حوض در حالتیکه آب پرست ^{ست} بنا
 افتاد روزی چند برآید و آب حوض به نیمه رسید
 آب حوض پاک باشد و چنان باشد که یا که نجاست
 این ساعت در وی افتاده است ^{انیم} از فواید
 امام قاضی فخرالدین رحمه الله او قضی شکر اسلام بود
 چهل شتر در زیر بار کتب او بوده اگر پر کنند که
 در جوی خود اگر مرداری افتاده باشد بروی میرود
 و شیب آنرا ضرور و آبش یابی اگر کوئی روا باشد
 خط باشد و اگر کوئی نی نیز خط باشد
 جواب آنست که بیشتر آب بر مرداری میرود

نباشد اگر کمتر رود و او با شد مسائل مستفوقه
 اگر یکی یا دو پیک کوسفند در آب چاقه پدید نشود
 فاما اگر بافتاب افتد آب پدید شود زیرا که در چاه ضرورت
 عام است و سرچا پوشید نتوان داشتن ^{قائم} و سرچا
 پوشیده توان داشتن و پیک اشتر یا گویا ^{سفنند}
 نیز بهمین حکم دارد و اگر پیک اشتر یا گویا کوسفند در وقت
 جوشید افتد فی الفور او را گرفته پاک پیرون اندازند
 و اگر در وقت شیردوشیدن افتد پاک بود
 زیرا که هر پیک را پرده الیت که مانع ^{سها}
 رسیدن است فاما پیک از هم جدا شود و زمان
 در شیر بماند آنکجا پدید شود و نشاید خوردن ^{سها}

اگر پر کنند که دراز گوش از کاسه آب خود
 در آنچه پس خورده و می بلید شود یا مشکوک کوچک که
 اگر دراز گوش ز سر است آب بلید شود و اگر ماده است
 مشکوک زیرا که دراز گوش زرا عادت آن باشد که
 در راه نجاست باشد بوی کند پوسته بسیار و
 از نجاست خالی باشد و این نیکو فرق است که
 بیان کرده اند و بعضی گفته اند فرق نیست فاما در کتاب
 اینقول می نوشته که فرق هست اگر پر کنند
 مرد می خمی روغن در دو خمی دو شاب و خمی سرد که
 در یک خانه از مهر خمی یک پانه بر گرفت و برشته
 ریخت و در طشت هوش مرده یافت که ام خم بلید شود

جواب بگو که شکم موش را شکافند اگر روغن بر او آید
 روغن پلید شود و اگر دو شب بر آید دو شب
 پلید شود و اگر سه که بر آید سه که پلید شود و اگر
 هر سه را بر آید موش را بگریه اندازند اگر پنج روز روغن و دو شب
 پلید شود و اگر پنج که پلید شود اگر پسند که
 مردمی صحرا طعام می پزد و گوشت در یک کرده ماه
 مرغی را در یک افتاد و بگردان آن گوشت و شو پلید
 یانی جواب بگو که نبکریم اگر در جوش بود زود آغز را از یک
 بیرون کنند آن گوشت و شور با پاک باشد
 زیرا که جوش در یک بمنزرقش است چون بقو
 جوش در فرق باشد با اگر پسند که با

عضو است که تا مردنم از کذا ربالع نیست
 شستن آن عضو فرض باشد و چون با
 بالغ شود سنت است جواب بگو که موضع مردی
 اگر پریشانند که مردی وضو میپازد و یا غسل
 میکند و اعضای خود را بجا نه تن خود خشک کند
 روا باشد یا نه جواب بگو که روا باشد و در مبسوط
 شیخ الاسلام ابو بکر خواهرزاده آورده است که
 امیر المؤمنین **عمر رضی الله عنه** پس خود عبد الله
 بخلافت بشهری فرستاده بود بعد از سالی
 گفت بروم و به بنیم که کار خلافت چگونه کند
 چون بدانجا آمدند و دیدند که همه را نیکو کرده مردم با

از وی شکرگشته چون خلوت شد گفت ای پدر
 بزرگوار و ای محنت نادر سه عدد جامه دارم
 یکی بنمازی پوشم و یکی در وقت وضو تا آب مستعمل بر من
 نرسد و یکی را در وقت متوضی می پوشم
 تا آنکس که در جامه متوضی من بود بر جامه نمازی من
 ننشیند امیر المؤمنین گشتند ای فرزند آنچه کرده
 اسراف کرده این دو جامه را بدویش ده که
 رسول علیه السلام چنین نکرده اند و آن یک جامه
 بهمنه کفایت میکند و شریعت محمد علیه السلام
 اگر تمام جامه تو با آب مستعمل تر شود بان جامه نما
 خواندن روا باشد که بلوای عام است اگر پرسند که

شکنده و ضوچند است جواب بگو که هر ده است
 شش از پیش و سه از پس و چهار دیگر مکان ظاهر
 ندارد و پنج دیگر مکان ظاهر دارد آن شش که
 از پیش است بول و دی و مذی و منی سنگ ریزه
 و خون استخاضه که مرزبان را باشد آن سه که
 از پس بود باد و غایط و کریم که دو دانه و آن چهار یک
 مکان ظاهر ندارد همچون دیوانه کی و پهبوشی
 و مته غالب و خنده قهقهه در نماز و آن پنج که
 مکان ظاهر دارد همچون خون و زردی
 و قی پردانه و خواب تکمیل نکرده اگر پرسند که
 جمله غایبها بر چند نوع است

جواب بگو که برده نوع است از انجمله چه فرض است
 و یکی واجب و یکی سنت و یکی مستحب
 و آن چهار یکی که فرض است اول از جنابت
 بیرون آمدن آب بر وجه چندی دوم فایم
 آمدن دوختن بنی آنکه آب منی فرود آید سوم
 حیض چهارم نفاس است و آن یکی که واجب است
 غسل مرده و آن چهار یکی که سنت است
 اول غسل روز جمعه دوم غسل روز عرفه
 سوم غسل عیدین چهارم غسل اعزام
 حاجیان و آن یکی که مستحب است که در گلی که بالغ
 شود و یا کافر یکی مسلمان شود اگر برپند که غسل

حیض را چگونه کند جواب بگو که چنانچه غسل جنابت کند
 اگر پرسند که در غسل چند چیز فرض است ؟
 جواب بگو که سه چیز فرض است اول آب در دو
 گردن دوم آب در بینه کردن سوم آب را
 بتامی اعضا رسانیدن اگر پرسند که در غسل چند
 چیز واجب است جواب بگو که چهار چیز واجب است
 اول انگشت در کوشش کردن دوم انگشت در پستی
 گردن سوم زیر بغل را مالیدن چهارم کردن مالیدن
 اگر پرسند که در غسل چند چیز سنت است
 جواب بگو که پنج چیز سنت است اول دود است
 شستن دوم نجاستیکه بر تن رسیده باشد

دور کردن سوم از برای خدا و وضو ساختن چهارم
 زمانیکه موی را بافته باشد باز کردن پنجم بعد
 از غسل با پمی ریشستن تا که آب مستعمل دور شود
 اگر پرسند که مویها غسل چندست جواب بگو که
 پنج است اول انزال منی دوم احتلام سوم التقاء
 ختائین چهارم حیض پنجم نفاس اگر پرسند
 سه است که یکی او را جنابت رسیده و یکی
 او مرده و یکی او از حیض پاک شده و پنج من آب
 بیش نیست این را بکدام یکی خرج کنند چه
 طریقه باید کرد جواب بگو که بکریم آب ملک کدام
 یکی است بر آن خرج کنند و اگر در میان بود

بمر و جنت فرج کنند و مرده را تیمم گمانند و زن
 حایضه نیز تیمم کند و نماز را بعد از آن کند چون
 آب یا بد زن آنجا غسل کند اگر پرسند بیاید
 گنده کدام است جواب بگو که بول است که را بگذر
 منی را پاک میکنند بعد از انزال مسئله اگر پرسند که
 کدام فرضیه است که در تحت او هزار فرضیه است
 جواب بگو که در غسل بزیر هر تاره موهای آب رسانند
 بقوله علیه السلام تحت کل شعر جناحه مسئله بیاید
 نماخفتن بگذار و در آن شب احتلام افتاد و قضای
 نماخفتن بروی لازم بود یا نی جواب بگو که لازم شود
 زیرا که بلوغ در شب بود و آخر نماخفتن او از اهل نماز

بودست و گذاردن نماز حفتن او تطوع افتادست
 چونکه پیش از بلوغ گذاریدست و خوب آخر وقت
 شدست چنانچه در اصول فقه مذکورست و این
 مسئله محمد بن حسن را واقعه بود از امام عظیم
 رحمة الله علیه پرسیده شد در حال نماز حفتن
 قضا کرد چون امام عظیم بیدید گفت او در دین بزرگ
 شود هر که عادت دارد که هر روز جمعه نماز کند و تا جمعه
 دیگران در امان حق تعالی باشد و روزی او فراخ شود
 هر که نماز خود را در از ماند روزی او تنگ شود
 و روزی شب نماز بر چیدن روا باشد مسئله
 اگر کسی موی زیر ناف حلق کند چه کار کند بروی

غسل واجب نشود و در اقواہ عوام افتادست کہ
 غسل کند مومی زیر ناف باید کہ پیش از چهل روز
 حلق کند اگر بدین زیادہ شود نماز موی مکروه بود
 و مومی زیر بغل را حلق نباید کرد سنت آن بود کہ
 بر کند تا نور چشم زیادہ شود و بومی مانوشس برود
 مسئلہ ماخن بر چینی و مومی حلق کنی و خرقہ
 حیض و دندان مردم و خونی کہ قصد کنند ہمہ
 باید در زیر خاک دفن کردن کہ جزو آدمی است
 و بزرگی این چند مسئلہ را در سلسلک نظم اسم آورد
 ہفت چتر می است از تن مردم : دفن آن از رسول است
 : آن غلافی کہ کودکش روی : آنچه درختہ کردن افزودن است

خرقه حیض و انگلی ز نفاس : موی و دندان و ناخن و خون است
 مسئله اگر مرد که خدا با حلال خود در یک شب
 بد و نوبت نزدیکی کند دو بار غسل کرده و نوبت
 حاجت نبود زیرا که رسول علیه السلام بگرد حجت
 اندند و یکبار غسل میکردند در خیر است بهر قطره
 آبی از غسل کنند بر زمین چکه حق تعالی از آن قطره با
 فرشته در وجود آرد تا کنان ایشان آمرزشش
 خواهند چنانکه برک درختان بریزد گناه او بریزد
 اگر زن و شوهر حلال در وقت خلوت نجسند
 و صحابه بزرگ گفتند یا رسول الله هم را حیت است
 و هم ثواب و هم گناه است و هم عذاب چیت رسول

علیه السلام گفت ندیگی زن حلال خود را وحی کرده هم
 راحت و هم ثواب و اگر یکی از حرام زنا کند هم گناه
 و هم عذاب است و باز رسول علیه السلام فرمودند که
 هر روزی زمین سه بار بحضرت عزت نبی از بسیار
 گناه سه طائفه اول ازان طائفه قومی که خون بناحق
 میریزند دوم ازان طائفه قومی که تکبیر اول فوت
 شده باشد سوم ازان گروهی که از جنابت حرام
 غسل میکنند و آن آب غسل بر زمین میریزند
 یا اگر پیشند که مرد می را جنابت رسیده باشد
 برهنه در حوض بزرگ غوط خورد و بجائی برون آید
 از جنابت پاک شود یانی جواب را مطلق گوینی خطا

جواب آنست که بن کریم اگر درین حوض آب
 در دهن و بینی او رسیده باشد پاک شود **انیمه**
 مولانا بزرگ حمید الدین ضریری رحمة الله از طالب
 علم پرسیدندی و علم کیاست ایشان بیاز
 نمودندی و **انیمه** را پرسیدند که کاروان ۳
 بر سر چاهی رسید چون آب از چاه کشیدن موش
 مرده در دلو یافتند چند شبانه روزی نماز
 قضا باید کرد و مرد طالب علم در کتاب قدوری خواند
 اگر موش آماش نکرفته است یک شبانه روز نماز
 قضا باید کرد و اگر موش آماش گرفته و از هم جدا
 شده باشد سه شبانه روز باز کرداند **انیمه** ۳

اما این نجس میشود که دام و قتی که دریافته شود
 زیرا که شک از آن یقین نمیکند؛ اگر پرستند
 نماز چیست جواب بگو که فرمان است
 از فرمانهای خدا تعالی و فریضه است از فریضه
 او بر خاص عام فریضه کرده است که هیچکس آنرا منکر
 نتواند بود هر که منکر شود کافر گردد و نعوذ بالله
 من ذالک و نما اصل همه طاعتهای خداست
 عزوجل هر که نماز را برپا ندارد گویا که دین خود را
 بر پای نداشته باشد که گفتند مغیبر
 علیه السلام گذارید بیوقت نماز را و بدیدید
 زکوة مال را و دارید روز ماه شریف

رمضان را و طواف کنید خانه تعب را در این
 در بهشت بجای و گفتند پیغمبر علیه السلام
 چیزی را نشانه ایت و نشانه ایمان نماز است
 و گفتند پیغمبر علیه السلام نماز که از هر چیزی
 می بینید شمایان مرا و میگذارم و گفتند پیغمبر علیه
 السلام هر که نماز را بقصد ترک کند
 بس تحقیق قریب میشود بکفر و گفتند پیغمبر
 علیه السلام از نمازی تا نمازی که از ت ۲۵
 کنایان است و گفتند پیغمبر علیه السلام هر که
 بگذارد و دوازده رکعت سنت مؤکده را
 بنا کرده شود او را خانه در بهشت و گفتند

پیغمبر علیہ السلام ہر کہ چہار رکعت نماز قبل از نماز
 پیشین بگذارد حرام میگرداند اللہ تعالیٰ جنت
 از آتش دوزخ و کشتند پیغمبر علیہ السلام ہر کہ
 دو رکعت نماز بگذارد در جای خالی هیچکس او را
 نہ بیند مگر خدای تعالیٰ و فرشتگان باشند او را
 براتی از دوزخ و کشتند پیغمبر علیہ السلام ہر کہ
 چہار رکعت نماز پیش از نماز دیگر بگذارد نبویسید
 خدا تعالیٰ او را براتی از آتش دوزخ
 و کشتند پیغمبر علیہ السلام ہر کہ بگذارد چہار رکعت
 نماز پیش از نماز خفتن پیش از آنکہ سخن گوید
 چنان باشد کہ دریافتہ باشد شب قدر را در مسجد حرام

فضیلت جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمودند کسیکه بیوقت نماز را بجماعت بگذارد ^{میت} فراموشی
 الله تعالی بر او نازل شود و در راه خشک شده
 باشد در حالیکه صبر کند و در راه آرنده و نه
 پشت دارنده و گشتند پیغمبر علیه السلام
 سلام کنید بر جهودان و ترسایان و سلام
 مکنید بر جهودان امت من گشته شد یارسول الله
 جهودان امت شما کیانند گشتند جهودان
 امت من گشتند که ایشان بانک نماز بشنوند
 و در جماعت حاضر نشوند جهودان امت من باشند
 و گشتند نبی علیه السلام هر که یار می دید بی نماز را

بیک لقمه کویا که خراب کرده باشد خانه کعبه را
 هفتاد بار وگفتند پیغمبر علیه السلام هر که تبتّم کند
 بر روی بی نماز کویا که قتل کرده باشد هفتاد پیغمبر را
 وگفتند پیغمبر علیه السلام هر که تبتّم کند
 در روی تارک الصلوة بس زنا کرده باشد با ما در نحو
 هفتاد بار در کعبه وگفتند پیغمبر علیه السلام
 هر که تبتّم کند در روی بی نماز بس کویا که حرب کرده باشد
 با خاک اعداء کعبه هفتاد بار در خبرست که امیر المؤمنین
 سنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته اند که از شو میگرد
 بی نماز چهل خانه خراب شود و عجب بنا شد و حضرت
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته اند که از سو

یک نماز چهل محله خراب شود عجب نباشد
 و حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته اند که
 از شو یک نماز چهل شهر خراب شود عجب نباشد
 و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته اند که
 از شومی یک نماز از مشرق تا مغرب خراب شود
 عجب نباشد اگر پرسند که در شب باروز می باشد
 چند رکعت نماز است جواب بگو که سی و دو رکعت
 نماز است از آن جمله مفده رکعت فرض است
 و دو زوده رکعت سنت است و سه رکعت تراست
 که آنرا واجب گویند و سی و دو رکوع است و شصت
 چهار سجود است و نود و چهار تکبیر است

و عدد هشتاد و هشت تسبیح و هفده التیمات است
 اگر پرسند که در دو رکعت نماز چند چیز فرض است
 جواب بگو که دوازده چیز فرض است شش او
 در درون نماز است و شش او در بیرون نماز است
 اول آب پاک دوم جوی پاک سوم جائز پاک چهارم وقت
 پنجم نیت ششم قبله و آن شش که در درون
 نماز است اول تکبیر تحریمیه دوم قیام سوم قرائت
 چهارم رکوع پنجم سجود ششم قعدۀ اخیر مقدار
 التیمات خواندن تا عبده و رسوله اگر پرسند که در
 دو رکعت نماز چند چیز واجب است جواب بگو که
 دوازده چیز واجب است اول سوره فاتحه خواندن

دوم سوره بافاتحه غم کردن سوم تعیین قسرات
 چهارم رعایت ترتیب پنجم تعدیل ارکان
 یعنی آرام گرفتن در رکوع و در سجود مقدار یک
 تسبیح و هر چکاه سیکه سر بر زمین قرار گیرد
 فرض او اشود ششم قعدۀ اولی مهمم التعمیات
 خواندن هشتم بلفظ سلام از نماز بیرون آمدن
 نهم تکبیرات عمیدین بجا آوردن دهم قنوت
 خواندن یازدهم در بلند بلند می خواندن دوازدهم
 در پستی پست خواندن سست اگر پرسند
 در دو رکعت نماز چند چیز سست است و آنکه
 سست و هشت چیز سست است در قیام

و هفت در رکوع و هفت در سجود و هفت در قنوت
 اخیر آن هفت که در قیام است اول بر زمین دو پا
 ماندن دوم تکبیر انتقالات کفتن سوم دو دست را
 برداشتن برابر گوش چهارم دست راست را
 بر بالای دست چپ نهادن مردان را از زیر ناف
 و زنان را بر سینه بخیم او ذبا لله من شیطان الرجیم
 کفتن ششم بسم الله الرحمن الرحیم بگفتن هفتم
 سبحانک اللهم خواندن آن هفت که در رکوع است اول
 تکبیر کفتن دوم با دو دست زانو را گرفتن سوم بر پشت
 پایی نکرستن چهارم پشت را خم کردن پنجم سه بار سبحان بر سجده
 اعظیم کفتن ششم قدر است کردن هفتم سمع الله لمن حمده کفتن

آن هفت که در بچ دست اول تکبیر کفشن دوم دو دست را
 از بغل دور داشتن سوم شکر را از ران دور داشتن چهارم
 سر را در میان دو کف نهادن پنجم از پیشانی پستی را بر زمین
 مانند ششم سه با سجان بنی الا علی کفشن هفتم آرام گرفتن در میان
 دو وسیع آن هفت که در قعه دست اول بر بالای پاچن ششم
 دوم دو دست را بر بالای ران نهادن سوم انگشتان
 دست را سوی قلبه کردن چهارم در کنار خود نکرستین
 پنجم انگشتان دست را کشاده داشتن ششم در قعه
 اخیر صلوات خواندن هفتم بر نیت فرشتگان سلام دادن

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

قطعه
میل

این کلام
از سر سیم لطف و
کلام تازه و کجایی
از کلام

مقام
توان ملاحظت نمایی
ز و اما
نویس

عقده
کلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قال الشيخ عليه السلام طلب العلم فرضية على كل مسلم
ومسلمته صدق رسول الله ^ص عليه السلام حين بعثه
ما نيد که طلب کردن علم فرض است بر همه مسلمانان
از مردان و زنان و آزاد و بنده اما مراد از این علم
چهار علم است اول علم است توحید دوم علم نماز
سوم علم روزه چهارم علم حیض و نفاس بدانکه
بر همه مسلمانان لازم است که این مسائل را

بیاموزند و یاد گیرند امام ابو حفص کبیر نجف کا رجمہ اللہ
 علیہ سفیر ماید کہ ہر کہ نماز میں کذا دو آنچه
 در نماز فرض است بحکم میآرد و ہمسای
 فرایض نمیداند نمازش درست نباشد بنا بر آنکہ در این
 فرایض ایمان و فرایض اسلام و واجبات
 اسلام و سنت اسلام و مستحب اسلام ہا
 و فرایض نماز و واجبات نماز و شہا نماز و مستحب نماز
 و اداب نماز و احکام نماز و فرایض طہارت
 و واجبات طہارت و سنتہای طہارت و مستحبات
 طہارت و بتا کنند طہارت و فرایض تیمم
 و فرایض غسل و موجبات غسل و نیت طہارت

و غسل و نیت های نماز و دانستن وقت و فرائض

زکوة و فرائض روزه و فرائض حج واجب بود بر همه

مسلمانان بنا بر این کتاب را مهمات مسلمین نام

نام نهادند و با الله الشوفیق پنداکر پرسند

فرائض ایمان چند است جواب بگو که چقدر است

اول دانستن خدای تعالی و ایمان آوردن بخدا

تعا سو م ایمان را نگاه داشتن چه ایمان را با خود

بردن قال النب علیه السلام الايمان اقرار

باللسان و تصدیق بالقلب یعنی گفتند پیغمبر

علیه السلام ایمان اقرار کردن است بر زبان و

و تصدیق کردن است بدل و گفتند پیغمبر علیه السلام

ایمان برهنه است و پوشش او پرینز کار لیست تارایش
او شرم است و میوه او علم است قال النبی علیه السلام
لا ایمان لمن لا امانه له گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان
نیست مگر کسی را که گذاردین امانت نیست
قال سید علیہ السلام لا یؤمن احدکم حتی یحجب لاجنبه
بایجب نفسه یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام مؤمن
نیست یکی از شما یان تا که لازم ندارد برادر مؤمن
را آنچه روا دارد بر ایمی نفس خود بدانکه ایمان را شرط
وارکان و احکام است اما ارکان ایمان هفت است
اول ایمان آوردن بخدا تعالی دوم ایمان
آوردن بملائکة او سوم ایمان آوردن بحسمة

آنگاه بهای او چهارم ایمان آوردن بسمه
 پنجمین او پنجم ایمان آوردن بآنکه تقدیر نیکی
 و بدی همه از خداست عزوجل ششم ایمان
 آوردن بر روز قیامت هفتم ایمان آوردن بآنکه
 زنده گردانیدن بعد از میرانیدن حق است
 و راست است هر که شک آرد کافر گردید
 نعوذ بالله من ذلک اگر پرسند که توحید چیست
 جواب بگو که یکی گفتن و یکی اعتقاد کردن است
 اگر پرسند که پیش از ایمان به از ایمان چیست
 جواب بگو که عنایت و هدایت است در ایمان
 به از ایمان چیست جواب بگو که داشتن ایمان

اگر پرسند که بعد از ایمان به از ایمان چیست
 جواب بگو که دیدار بچون حق تعالی است اگر پرسند
 بنامی مسلمانی چند نوع است جواب بگو که پنج
 نوع است اول کلمه شهادت گفتن است که
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
 عبده و رسوله دوم نیت نماز گذاریدن سوم
 روزه ماه شریف رمضان داشتن چهارم
 طواف خانه کعبه کردن هر که قدرت و توانائی
 باشد مراد و احسنه خیمه زکوة مال دادن
 اگر پرسند که ظهور ایمان در کجاست جواب بگو که
 در قلب است اگر پرسند که اصل ایمان چیست

جواب بگو که عنایت و هدایت حق است
 و سر ایمان کلمه طیبه کشتن است که لا اله الا الله
 محمد رسول الله و جان ایمان قرآن خواندن است
 و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل بندگی
 مؤمنان است و تخم ایمان علم است و پوست
 ایمان شرم است و میوه ایمان روزه است و برگ
 ایمان تقوی است و مغز ایمان دعا است و باد
 آب ایمان نماز است اگر پرسند که ایمان
 بر خالق است یا بر مخلوق است جواب بگو که هم
 بر خالق است و هم بر مخلوق است آنکه بر خالق است
 لا اله الا الله است و آنکه بر مخلوق است محمد رسول الله است

اگر پرسند که ایما فرض است یا سنت جواب بگو که
 ایمان بر کافران فرض است و بر مؤمنان سنت است
 و عمل ایمان بر مؤمنان فرض است اگر پرسند
 عمل ایمان چیست جواب بگو که نماز و روزه و حج و
 زکوة و سایر طاعات که از بند بوجد می آید
 اگر پرسند که اصول دین چند است جواب بگو که
 بهشت است اول توحید که به یکا نکه خداست
 کواحد و ادن و یکی اعتقاد کردن و یکی کشتن و یکی
 دانستن دوم عدل عدل آنست که بخود است
 کردن سوم امامت امامت آنست که کآخرت
 از کار دنیا مقدم داشتن چهارم نبوت نبوت

آنست که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 پنجم بر حق دانستن پنجم امر معروف و امر معروف
 آنست که آنچه خدای تعالی فرموده است بجای
 آوردن ششم نهی منکر نهی منکر آنست که آنچه
 خدا تعالی نهی کرده است از آن دور بودن هفتم
 برابر آنست که دشمنان خدا تعالی دشمن
 داشتن هفتم تولا تولا آنست که دوستان
 خدا تعالی را دوست داشتن و اگر پرسند که
 صفات الله چند است جواب بگو که ده است و
 هشت ثبوتی و دو سلبی آنچه ثبوتی است اول اعتقاد
 آنست که خدا تعالی عالم است یعنی داناست دوم

دوم زنده است هرگز نمیرد سوم قادر است
 بر هر شیئی چه عالم شنو است نه بچشم ششم
 گوید است نه زبان هفتم ارادت یعنی همه را خوا
 کرد هشتم تکوین یعنی پیدا کننده است از عدم اما
 آن دو که سلب است اول آنکه بنده اعتقاد کند که
 الله تعالی با یک است از جمیع عیبها و دوم اعتقاد
 کند که الله تعالی شریک ندارد و لیس کمثله است
 و هو السميع العليم اگر پرسند که قلعه ایمان
 چند است جواب بگو که سه است اول کسی که فریضه
 راند اندا ایمان او درست نباشد دوم
 واجب راند اندا ایمان او درست نباشد سوم

سنت راندا ایمان او درست نباشد نه
 اگر پرسند که موصلا منتهی چیست ^{سنت} جواب بگو که پنج
 دو بر امام و بر قوم و یکی بر امام و بر قوم ^{سنت} است
 آنکه امام تکبیر تحریر است ^{سنت} راهسته نکوید آنکه بر قوم
 اول قوم تکبیر تحریر است ^{سنت} رایش از امام نکوید نه
 دوم پیش از امام بر رکوع و بر سجود زود و آن یکی
 بر امام و بر قوم ^{سنت} باید که سلام بدست
 چپ اولانده اگر پرسند که نماز قاری و نماز
 کدام است جواب بگو که نماز قاری آن باشد که
 قراءت تواند کردن و نماز امی آن باشد که قراءت
 نتواند کردن قاری را در عقب امی نماز گذاریدن

روانباشد اگر پرسند که نقصان ایمان چیست است
 جواب بگو که سه است اول کفر دوم شرک سوم
 شک آوردن اگر پرسند که کفر در لغت چیست
 جواب بگو که پوشیدن سهت بنا بران کافر از
 کافر نامیده اند از جهت آنکه پوشیده ایمان
 حق است در شریعت حق دانستن همه باطلها
 و یا باطل دانستن حقا است چنانچه در جواب امیرالمؤمنین
 آورده است که کفر انکار همه حقا است و بحق دارنده
 باطلها بود انکار بعضی از حقوق اتفاق بدینکه
 هرگاه که از شخصی کلمه ظاهر و صادر
 شود که واجب سب کرد انیده باشد کفر از او

وجه مثلاً و کلمه کفر جمع باشد که نظر باین وجه کافر
 نمیشده باشد مفتی میل میکند و حکم میکند بعدم کفر آن
 و گویند ازین کلام اگر همان معنی باشد کفر نیست
 کافر نمیشود و اما اراده و بیک وجه را کند کافر میشود
 فتوی مفتی بعدم کفر فایده نمیکند و بروی تو به
 استغفار و تجدید نکاح زوجه اشش لازم است
 چنانچه شخصی گوید که قصه من اثر بدخیر و من لکنه تعالی
 این کلام دو تاویل دارد قصه خرید کاسه اشکنه
 بهتر از استغفار است نظر باین معنی کافر میشود
 تاویل دوم آنکه کاسه اشکنه خیر است یعنی از نعمت
 استغفار نظر باین معنی کافر نمیشود و اگر کسی تکلم کند

بلفظ کفر و میدانسته باشد که این لفظ کفر است
 و اعتقاد کند بمعنی آن تحقیق این شخص کافر کرد و او اما
 اگر شخصی کلمه کفر را بر زبان گوید و داند که این کلمه
 کفر است لیکن اعتقاد کند بمعنی آن ندانسته بانداند
 این کلمه کفر است و لیکن با اختیار خود بر زبان جاری کرد
 باشد تحقیق این شخص کافر است نه در عمل
 ما رحمهم الله و اگر گوید که من ندانم این کلمه کفر باشد
 فائده نمیکند زیرا که چهل در اسلام عذر نیست اما کلمه
 کفر بر زبان شخصی جاری شود و خطا و بی اختیار
 چنانچه اراده کرد که لا اله الا الله بر زبانش لا اله الا الله
 ان مع الله ایها افرغینی با خداست خدای دیگر آنکه

اراده کرده که گوید که بحق آنکه من خدایم و تو بنده
 درین صورت کافر نمیشود و کشتند علما این محمول است
 بر بابیه و بین الله تعالی اما قاضی تصدیق نمیکند قول
 او را و حکم میکند بر کفر کسیکه پوشیده دارد کفر خود را
 بطاهر مسلمان نماید و بایستقام کند و قصد کند
 کافر شود و کسیکه گذارد اشیائی را این اشیا
 اشیا واجب میکرد و انبیه باشد کفر او بر زبان
 حکم آن نکند و بدل از آن گروه دارد و راضی نباشد
 در ایمان او ضرر نمیرساند بلکه محض ایمان است
 اگر پرسند که در نماز خواندن چند چیز فرض است
 جواب بگو که هفت چیز فرض است اول دانند که کدام نماز

میکند و دوم دانند که چند رکعت میکند و سوم
 دانند که او میگذارد و یا قضا چنانچه دانند که فرض
 میکند و یا نفل پنجم دانند که شمس میگذارد
 یا بجا است ششم دانند که رومی بقبله آورد دست راست
 هفتم خالصاً کند اگر پرسند که چون جان
 بنده مؤمن از بدن بیرون آید ایمان کجا رود اگر کو بی
 بجان میرود بدن بی ایمان میماند و اگر کو بی بدن میرود
 جان بی ایمان میماند و اگر کو بی بعضی بدن و بعضی
 بجان پس ایمان دو نیم نمیشود جواب بگو که ایمان را دو ^{صفت} _{صفت}
 فعل ایمان با جان بود و حکم ایمان با تن است اگر پرسند
 شرایط نماز جمعه چند است جواب بگو که دوازده است

پنج او موجب اوست و هفت او موجب قضا
 آن پنجیکه موجب اوست اول جامع دوم پاوشه
 سوم اول وقت نماز پیشین چهارم خطبه پنجم قوم
 و آن هفت که موجب قضاست بر هفت کس روا
 نباشد اول بر عورت دوم بر عیض سوم بر کودک چهارم
 بر مسافر پنجم بر بنده ششم بر اعمی هفتم بر بین
 اگر پرسند که طهارت بر چند نوع است جواب گو که
 بر شش نوع است اول طهارت سر یعنی پاک دارد خود
 از هوا و هوس دوم طهارت قلب است یعنی پاک سازد
 دل خود را از جسد سوم طهارت دهان یعنی پاک سازد
 دهان خود را از غیبت و از دروغ گفتن چهارم طهارت

ظاهر است یعنی ظاهر خود را پاک دارد پنجم طهارت باطن است
 یعنی پاک سازد باطن خود را از حرام ششم طهارت شریعت است
 یعنی پاک دارد شریعت را اگر پرسند که حیض چیست جواب
 دوازده است چهار او خاص است و هشت او مشترک
 و آن چهار یکی فصل است اول دختر که بیلافت رسید
 حیض دید دوم انقضای عدت یعنی پورته از شوهر براید و خود
 بشوهر دیگر رسد تا از حیض پاک نشود بشوهر دیگر نشاید اگر نیز
 باشد نیز از حیض پاک شود اگر پرسند که هشت مشترک
 کدام است جواب بگو که پورته که از حیض پاک نشود
 هشت کار نکند اول کلمه طیبه گوید دوم نماز بخواند سوم
 روزه ندارد چهارم قرآن بخواند پنجم خط تنویب طواف

خانه کعبه نیکند هفتادم جماع نیکند هفتم و نول مسجی نیکند
 اگر پرسند که قومه جلسه که امست جواب بگو که قومه
 است که وقتی که از رکوع بر کرد در راست استید
 و جلسه است که در میان دو سجده نشیند مقدار
 یک سبج مسکله شخصی در محل قومه امام را در رکوع
 یافت و محل نیت کردن نیت فی الحال گوید که خلعت
 فی الصلوة الامم و خود را پیوندد و ثواب جماعت یاد
 اگر پرسند که فرض بودن طهارت بکدام آیت
 ثابت شده است جواب بگو که باین آیت ثابت
 شده است که قوله تعالی ایها الذین آمنوا ذمتم
 الی الصلوة فاغسلوا ووجهکم وایدیکم الی المرافق وارجوا

بر دو سگ و ار جلم الی الکعبین اگر پرسند که فرض قلمی
 کدام است و فرض دائمی که ام است جواب بگو که
 فرض قائمی بنحوت نماز است و فرض دائمی ذکر خدایتعالی
 بسیار گفتن است مسئله شخصی در جناب شیخ
 ایمانش در کجای میگیرد جواب بگو که در درون
 دل و مسکیر و اگر پرسند که عقل فاضلتر است
 یا علم جواب بگو که علم اعلا مرتبه عقل است علم حاجت
 همچون وضو ساختن از برای نماز است زیرا که
 روانیست که از دیدن نماز وضو اگر پرسند که
 در ره را از غلاف میکشند چه میگوئی جواب بگو که
 این آیت میگویم که قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا

الصَّلَاتِ اِنَّهَا تَضِيْعُ اَجْرٍ مِنْ حَسَنَاتٍ اِذَا اُكْرِهَتْ
 وَرَدَّهٗ زِدْنَ فِيهَا جَوَابٌ بِكَوْنِهِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ
 قَوْلُهُ تَعَادُكَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اِذَا اُكْرِهَتْ
 وَرَدَّهٗ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ جَوَابٌ بِكَوْنِهِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ
 كَوْسُفِندِ حَضْرَتِ اِسْمَاعِيْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا اُكْرِهَتْ
 شَرَايِطُ رُوْزِهِ چِنْدِ اِيْتِ جَوَابٌ بِكَوْنِهِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ
 دُوْمِ بَلُوْنِغِ سُوْمِ اِسْلَامِي اِذَا اُكْرِهَتْ قَبْلَهُ چِنْدِ اِيْتِ
 جَوَابٌ بِكَوْنِهِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ جَوَابٌ بِكَوْنِهِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ
 حَامِلَانِ اِيْتِ دُوْمِ قَبْلَهُ كَرَسِي اِيْتِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ
 اِنَّ قَبْلَهُ كَرَسِي اِيْتِ سُوْمِ بَيْتِ
 الْمَعْمُوْرِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ اِنَّ اِيْتِ رَامِي كَوْمِ

چهارم بیت المقدس از یا قوت سرخ است اُفتاب
 پنجمین است نخبم بیت اللّٰه یعنی خانه کعبه است
 از سنگ است آن قبله مؤمنان است تن در محراب
 می ایستد و جان در کعبه و خود در بیت المعمور
 و فعل در کرسی و دل عرش است هر که این قاعده را نداند
 امامت او درست نباشد روایت است از حضرت امام
 اعظم رحمه اللّٰه علیه گفته اند که هر که این چهار مسئله
 نداند امامت او درست نیست شد از امام پرسند که امام ما توئی و امام
 تو کیست گوید که امام من قرآن است دوم گویند که آیا
 بتو اقتدا میکنم و تو به کی اقتدا میکنی گوید که من به قرآن
 مجید اقتدا میکنم سوم گویند نماز ما بتو درست است یا

و نماز تو بکنه درست میشو و بگوید که نماز شما
 بمن درست میشو و نماز من بعلم خداست و بیشتر
 حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم درست میشو و چهار
 انگه نماز ما میکند اری نماز خویش گوید که من نماز قوم
 و گذارنده نماز خویشم اگر پرسند که اهمتی را چند
 فضیلت است جواب بگو که ده فضیلت است
 تا نماز جماعتیان درست و ا باشد اول در قراءت
 کن نکند دوم تکبیر بلند گوید سوم رکوع و سجود بجا
 چهارم از حرام و شبهه خود را نگاهدارد پنجم
 جامها خود را از نجاست نگاهدارد ششم در نماز
 قرآن بسیار بخواند تا که ملال قوم نشود و با

هفتم بخودش عجب نیارد هشتم بمسجدش از قوا
 و بعد از آن قوم بر آید نهم قوم را امرزش خواهد که او شفیع و
 دهم سلام دادن بر نیت مؤمنان و هم بر نیت
 فرشتگان بعد از آن همه مؤمنان را دعا کند و حاجت
 خواهد و اگر خود را تنها دعا کند خیانت کرده باشد
 اگر پرسند که مؤذن را چند چیز لازم است جواب بگو که
 سه چیز لازم است اول شناختن وقت
 دوم نگاه داشتن حلق از حرام سووم چون فایب باشد
 کسی دیگر اذان گوید روی ترش نکند و از وجه مؤذن
 چیزی طلب نکند و مسجد را پاکیزه دارد اگر پرسند
 چند فرقه مؤذن را نشاید جواب بگو که هفت فرقه

مؤذنی را شاید اول تهمت کننده دوم تهمت
 کرده شده سوم کذا چهارم غیبت کننده پنجم خمر خوار
 ششم روستائی یعنی در بیابان کلان شهر
 باشد هفتم فاسق اگر پرسند که در کلمات اذان در
 چند جاییم کفر است جواب بگو که در ده جاییم کفر است
 اول همزه الله را مد شیده گوید دو اکبر را اکبار گوید
 سوم اشهد را اشهاد گوید چهارم اشهد را اشهد گوید
 پنجم لا اله الا الله را ابی تشدید گوید ششم حی علی
 الصلوة را حی علی الصلوة گوید هفتم حی علی الصلوة
 هشتم حی علی الفلاح حی علی الفلاح گوید نهم حی علی الفلاح
 حی اللفلاح گوید دهم حی علی الصلوة را ابی تشدید خوانند

اگر پرسند که نیت غسیل که ام است جواب بگو که این است
 نوبت ان غسل غسلاً من اجنباً به رفعاً لثیثاً و مستباحه
 للصلاة تقرأ من الله تعالی الله اکبر اگر پرسند که چنانچه
 غسل چند است جواب بگو که ده است اول آب درون
 کردن دوم آب بی پنی کردن و در گوشه چشم آب رسانیدن
 سوم در زیر ناخن آب رسانیدن چهارم در موضع استنجایی
 آب رسانیدن اگر مقدار در هم شرعی باشد شستن
 فرض است شستن آب را اسراف نکند هفت استنجایی
 در جای خلوت کند هشتم نفس را از سوسه شیطان
 نگاهدارد نهم رو بقبله استنجایی نکند دهم بدست راست
 نکند اگر پرسند که کدام جنابت است که غسیل واجب است

جواب بگو که زنی در جنابت قبل از غسل حیض دید تا مدت
 حیض تمام نشود غسل واجب نشود اگر پرشند که مستحبی
 بر چند نوع است جواب بگو که بر نه نوع است چهار
 فرض و یکی واجب و یکی سنت و یکی استحباب
 و یکی بدعت آن چهار که فرض است اول زنی که از حیض
 پاک شود دوم زنی که از نفاس پاک شود سوم کسی که
 جنابت رسیده باشد چهارم در مقعد کسی که
 نجاست رسیده باشد یا ده از در هم شش
 شستن او فرض است و آن یکی که واجب است
 نجاست برابر ذکر شرعی باشد و یکی که سنت است
 نجاست از ذکر شرعی کمتر باشد و مستحب است که

بول کرده باشد سر ذکر اشوید حتی ماط آنت که
 بادی از وی بوجود آید بشوید بدعت آنت که از مرقع
 چیزی نه بر آید استنجی کند اگر پرسند که استنجای کجا
 بر چند نوع است جواب بگو که دو از ده نوع است شش
 جایز است شش و غیر جایز است آن شش که جایز است
 اول کلوخ دوم خاک سوم سنگ چهارم نمد پنجم بخته
 ششم خشت خام و آن شش یکدیگر غیر جایز است
 اول خشت بخته دوم علف سوم سر کین چهارم استنجی
 پنجم انگشت ششم سفال اگر پرسند که استنجی
 دستنقا و استبراکدام است جواب بگو که استنجی شستن
 اندام نه از است و استنقا سه بار دست خود را مالیدن

بکلوح مالیدن نجاست مانند دستبراکو اهی دادن
 دل است بر پاک شدن اگر چه هستند که صفت ایمان
 چند است جو اب بگو که هفت است اول ایمان بغیب آوردن
 دوم علم غیب را خاصه خدایتعالی دانستن سوم بهشت و
 دوزخ را نادیده گردیدن چهارم حلاله های خدایتعالی حلال
 دانستن پنجم حرامهای خدایتعالی حرام دانستن
 ششم خوف است یعنی از عذابهای خدایتعالی
 رسیدن هفتم رجاست یعنی از رحمت خدایتعالی
 امیدوار بودن در خبر است که الایمان بین الخوف و
 الرجاء یعنی ایمان در میان خوف و رجاء است
 در کتاب حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه

آورده اند که شوهر را علم لازم است که بشرایط طهارت
 و نماز و غسل جنابت و علم حیض و نفاس و مانند این
 آنها را بیاموزد در نوافل و غیر آنها را در آموختن معین
 نشود عاصی کرد زیرا که حد ایتعالا در کلام مجید
 خود میفرماید که یا ایها الذین آمنوا قوا نفکم و اولیکم
 نازا یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بخدای
 عزوجل نگاهدارید خود را و اهل خود را از آتش
 دوزخ در فضیلت وضو قال النبی علیه السلام الوضوء
 مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة یعنی وضو
 کلید نماز است و نماز کلید بهشت است هر که وضو
 باشد و خورشید جان او را با آسمان برسد و دستوری

دهند تا خدا می راسخه کند در خلاصه مسعودی آورده است که
 فرشتگان مومنان را از قریش خوانند باید که با طهارت
 باشند پیش از وقت وضو سازند و منتظر نماز باشند
 در خبر است که المنتظر للصلاة کانه فی الصلاة یعنی
 منتظر شوند نماز گویا که در نماز است و از امیرالمؤمنین
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت میکنند ایشان
 فرمودند هر که بعد از وضو آب کیرد و بر گردن خود کشد
 درین حین بگوید سبحانک اللهم و بیکرک اللهم
 ان لا اله الا انت وحک لا شریک لک و اشهد ان
 محمد عبده و رسولک استغفر الله و اتوب الیه بیان
 دعاها لیکه در وضو میخوانند چون بخلا جا رو دنیا می چپ

پیش گیرند و بگویند اللهم انی اعوذ بک من ارجاس
 النجس الجهنیت من الشیطان الرجیم و چون سر و
 ایند پامی راست را پرو ن کند و بگویند غفرانک
 ربنا و الیک المصیر و برواتی احمد الله الذی اخرج عنی
 ما یؤذنی و امسک ما ینفعی چون سر دست بشوید بگوید
 بسم الله العلی العظیم و احمد الله علی دین الاسلام چون
 از استنجای خارج شوند بگویند اللهم جعلنی من التوابین
 و اجعلنی من المتطهرین و اجعانی من عبادک الصالحین
 و الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و چون آب
 در دهان کند بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک حسن
 عبادتک و تلاوة کتابک و رحمتک چون آب در بینی کند

بگوید اللهم احسنی رایحة الجنة وریز قنی من نعمتها و چون
 روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنور مغفرتک یوم یوم
 بتیض وجهه و تسود وجهه و چون دست راست را بشوید
 بگوید اللهم عطنی کتابی بيمينی و حاسبی حساباً یسیراً
 و چون دست چپ را بشوید بگوید اللهم لا تعطنی
 کتابی شمالی و لا من وراء ظهری و چون مسح سینه
 بگوید اللهم حرّم شعری و بشری علی النار و چون مسح
 گوش کنند اللهم اجعلنی من الذین یتمعون القول
 فاتبعون آسنه و چون مسح کردن کنند بگویند
 اللهم یتقی قبتی من النار و نجنی من سلاله و اغلر جفونک
 یا ارحم الراحمین دعای بعد از طعام اللهم شبعنا و انا

و نعم علينا و افضل برحمتك يا ارحم الراحمين نوع ديكره كالتالي
 الذي اطعمني هذه العظام و زقني من غير حول مني و لا قوة
 برحمتك يا ارحم الراحمين بيان نفس اماره و خاصيت آن
 منقولست از حضرت شيخ الاسلام و المسلمين امير قوم الدين
 الخواني رحمه الله عليه يقين مي رسد انكه نفس اماره را هفت
 سرست و هر سرى را كليد درست از دركات دوزخ نفس را
 ترانى و سر باى او را ترنى از آتش دوزخ نجات نيابى
 سر اول او چون سر خرست دوم چون سر سگ سوم چون
 سر شير چهارم چون سر سببم چون سر روبا ششم چون
 سر خوك هفتم چون سر مار است اگر خواهى كه بدانى كه كدام
 سر آن غلبه دار و نظر كن تا ميلت بچيز بيشترست

اگر سرخر غالبست امیلت همه خوردن و حفتن بود
 و دفع وی هروزه و ناله و تقوی و عفت بود و اگر سرسک
 غالبست ندن و دریدن و کس در امتادن بود دفع
 و هی علم و بردباری و تواضع بود و اگر سرسب غالبست
 دیدن شهرها و در سفر بود دفع سکوت و ارمیدن بود و اگر
 سرشیر غالبست امیلت بهوا و تکبیر و بزرگی بود
 و دفع وی بخلوت و کمنامی و خواری کشیدن بود و اگر
 سررو با غالبست امیلت همه تزویر و حیلت و مکر و ستم
 و عاق بود دفع وی بخلوت و غفلت و خاموشی بود و اگر
 سرخوک غالبست امیلت همه پیک و بیباکی بود
 دفع و پاک و برهنه کاری بود و اگر سرمار غالبست

همه میلست زخم زدن و نقصان رسانیدن بود و دفع و

خدمت و شفقت و حرمت بود و الله اعلم بالصواب

اعلم ان النفس ستة النفس اللوامة وهي عبارة عن القهر ^{المكروه}

و العجب و النفس المطمئنة وهي عبارة عن التوكل و التذلل و ^{العبادة}

و شكر و الرضا و النفس الراضية وهي عبارة عن الكرامة

و الاخلاص و الرياضة و الذكر و الوفاء و النفس اللامارة وهي عبارة ^{عنه}

عن الجبل و التكبر و الجمل و الغضب و النفس المرضية وهي عبارة ^{عنه}

عن التقرب و نفس الملامة وهي عبارة عن النجات و العناء

و العلم و التواضع و التمسك

تمت الكتاب

الملك العباسي

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

انکه جان بخشیده خدایا	حمد چندان خدای پاک را
داد از طوفان نجات و نوح را	انکه آدم و میسر او روح را
تا سزائی داد قوم عاد را	انکه فرمان کرد قهرش باد را
بر خلیاتش باران بار کرد	انکه لطف خویش را اظهار کرد
کرد قوم لوط را زیر و زبر را	ان خداوندیکه هنگام سحر
پشته کارش کفایت سازه	سوی او خصمیکه تیر انداخت
بر کف داود آهن موم کرد	چون عنایت قادر است موم کرد

آنکه احد را بدر یاد کشید	ماقه را از سنگ خارا کشید
با سلیمان داد ملک سرور	شد مطیع حاتمش دیو و پری
از تن صابری بکرمان قوت داد	هم ز یونس لقمه با حوت داد
بنده را از ره بر سر می نهد	دیگری را تاج بر سر می نهد
اوست سلطان پرچم خواندین ^{کنند}	عالمی را در می ویران کند
آن کی از رد و صد همیان دهد	واند کرد حسرت آن جان دهد
آن کی را کنج نعمت میدهد	دیگری را رنج محنت میدهد
آن کی پوشیده سنجاب و سحر	واند کرد خفته برهنه در تنویر
آن کی بر بستر کجاست تن	واند کرد در خاک خواری کرده
طرفه العینی جهان برهنه	گس نمیداند که او را دم بند
آن کی بر تخت با صد عز و ناز	واند کرد در دهان از فاقه با

بندگانه اولت شتابی	آنکه با صرخه هو اما سی دهد
طفل را در مهده کویا او کند	پی پدر ز ندید او کند
این بحب بحق دیگر می کند	مرده صد ساله راحی میکند
نجم را جسم شیاطین میکند	صالحی که ظمین سلاطین میکند
اسپان با راهم او دارد نگاه	از زمین خشک رویانند کیا
قول و راحن نی او از نی	تا سچکس در ملک او ابتداء

فی منعت النبی صلی الله علیه و سلم

آنکه عالم یافت از نور سینه	بعد از آن گویم در و در مصطفی
آنکه آمد بود فخر الاوسین	سید کونین ختم المرسلین
ابنیا و اولیا محتاج او	آنکه آمد نه فلک معراج او
مسجد او شد همه روی زمین	شد و جودش رحمة للعالمین

انکه شد یارش ابو بکر و عمر
 آن یکی اورا رفیق عالم بود
 صاحبش بودند عثمان و علی
 آن یکی کان حیا و حلم بود
 آن رسول حق که خیر الکنان
 هر دم از ماصد درود و صد سلام

از سر انگشت او شوق سده شمر
 و اندک لشکرش برابر بود
 بهر او کشند در عالم بلی
 و اندک رباب مدینه علم بود
 نعم پیش حمزه عباس بود
 بر رسول آل اوصیاش تمام

در بیان امامان گویند

آن امامانیکه کردند اجتهاد
 بوحسین فیه بود امام با صفا
 باد فضل حق قرین جان او
 صاحبش بود یوسف قاضی شده

رحمت حق بر روان جمله باد
 آن سراج امتان مصطفی
 شاد باد او روح ساگردان
 در محمد ذوالمنن را غنی شده

یافت ز لیشان دین احمد باقر	شافعی ادریس مالک باقر
قصر دین از علمشان آبا با	روحشان در صدر جنت دبا

مناجات

ما کنه کاریم تو امر ز کار نهان	پادشاه حرم ما را در کذا
حرم با اندازه بسجده کرده ایم	تو نلو کار می مابد کرده ایم
احراز کرده پیشمان بوده ایم	سالمه ادر فسق و عصیابوده
یا حضور دل نکرده طاعتی	بی کنه بگذشته بر ما سخته
اسپری خود بعضیان ریخته	بر در آمد بسجده بگر بختی
زانکه خود فرموده لا تقنطوا	مغفرت دارم امید از تو ^{لطف}
ما امید از رحمت شیطان بود	بکر الطاف تو بی پایان بود
رحمت باشد شفاعت ^{منه} خوا	نفس شیطان زد کر میاره ^{منه}

چشم دارم گرکنه پیم کنی
اندر اندم گزیدن جانم بری

پیش از آن کان در لحد خلم کنی
از جهان بانور ایمانم بری

بطریقہ سید

عقل آن باشد که او شنا کرده بود
هر که خشم خود فرو خورد ایچون
آن بود ابلهترین مردمان
و آنکھی بر نفس خود قاهر بود
باشد او از استکامان جهان
آن بود ابلهترین مردمان
و آنکھی سپیدار دان تاریک است
گرچه درویشی بود سخت ایچون
هر که اورا نفس تو سن برام
بر مراد خویش تا کردی امیر
گر غنا میخواهد او از ذوالپنهن

و آنکھی بر نفس خود قاهر بود
باشد او از استکامان جهان
گر پی نفس و هوا باشد رو
خواهد امر زینش آخر خدای
هم زمانه انی نباشد سخت
از خرد مندان نیکو نام کند
عصر بکزین و قناعت پیش
وز قناعت میتواند یافتن

در ریاضت نفس سگرا کو شمال

هر که رنجاند ترا عذرش پذیر

هر که خواند تا سلامت ماند

حق ندارد دوست خلق آزار

مردمان را سسر در خوابان

آنکه در بند دل آزاری بود

هر گم هر که دلی را ریش کرد

قوت یکی نداری بد کن

تا نیندازد ترا اندر ضلال

تا بیای مفرغت برو می گیر

از جمیع خلق رو گرداند

منیت این خصلت کنی ^{ندار}

تست بیدار آنکه رفت ^{جهان}

بر عقوبت کار او زاری بود

آن جهت بر وجود خویش کرد

بر وجود خود تمسح کن

نپسود من

ای برادر که خبر داری هم

هر که بشد ترش روی و تلخ کوی

زوم و شیرین کوی هم کلام

دوستان از وی بگردانند

باشد

هر که از دشمن نباشد بر حذر	عاقبت بنید از ورنج و ضرر
دو جور خود مراد و راه مراد	از برای آنکه دشمن دو سه
در میان دوستان مستور باش	گر خبر داری از دشمن دور باش
ای پند بیره راه تو شسته کن	پس حدیث این آن اندیشه کن

در بیان چهار خیز

چهار خیز آمد بزرگی را دلیل	هر که این دارد بود مراد صیل
علم را عشق از گردن بحیب	خلق را دادن جواب با صواب
هر که دارد دانش و عقل تمیز	اهل علم و حلم را دارد خیز

در بیان بنید

دو همیشه از خطا با همی پس	عقل داری باش از نیا پر صدر
هی پس کم گیر الفت با بدان	رغبت دنیا و صحبت بازان

<p> حُب دنیا آتش سوزان بود زهر دارد در درون دنیا چو ما می نماید خوب زبیا در نظر زال دنیا چون عروس ارگسته مقبل آن مریکه شد زنجیر طبع لب به پیش شوی خندان میکنند </p>	<p> باید ان الفت بلا می جان بود اگر چه منی ظاهرش نقش و نگار لیک از زهرش بود جانها خطر هر زمان می شوی دیگر خواسته پشت بروی کرد اویش نه طلاق پس هلاک از خشم دند آن میکنند </p>
--	---

علامت نیکبختی

<p> شد دلیل نیکبختی چهار چیز اصل پاک آمد دلیل نیکبخت نیکبختی از راه صواب یک دلیل دیگر آمد قلب پاک </p>	<p> هر که این چهارش بود با شد نسبت بد صلی سزا می تا سخت آنکه بد بخت است باشد در عذاب اگر دلت پاکست نبود هیچ پاک </p>
---	---

هر که ایمین از عذاب حق بود
 عمر دنیا چندان روزی بدست
 ترک لذات جهان باید گرفت
 در پی لذات نفسانی مباش
 نیست حاصل رنج دنیا برد
 از منت چون جان بدو آن بدست
 هر ترا از دادن جان چنانست

نیست مؤمن کافر مطلق بود
 عاقبت آنکس که دور اندیش
 در این صالان باید گرفت
 دوستدار عالم فانی مباش
 عاقبت چو بیاید منت
 خاکت اندر استخوان خود شدن
 بهزنت جز نفسک اما نیست

موعظ

عاقبت را که رنجواهی ای عزیز
 ایمینی نعمت اندر خاندان
 چونکه با نعمت امانی باشدش

میتوانش یافتن از چارچین
 تندرستی و فراغت بعد از آن
 غمیت رازان نشانی باشدش

بادل فرغ چو پستی تند است
 بر میا ورتا توانی کام نفس
 زیر پای او ره هوای نفس را
 نفس شیطان میسزاند از ره ترا
 نفس را سر کوب ایم خوار دار
 حلق خود را دور دار از هر سز
 نفس سگ را هر که شیرش بکند
 ز آب نان مالش بکم را پرسان
 روز کم خور که چه صانیم تپت
 ای که در خوابی همیشه تا بروز
 خواب خود خرمی پشه انعام نیست

دیگر از دنیا نباشد هیچ حبت
 تا نیفتی ای سپرد دام نفس
 کم بدوده بهره های نفس را
 تا نیندازند از نماند چر ترا
 تا توانی دورش از مردار دار
 تا نیفتی در وبال و در بنده
 در گنه کردن دلیرش میکند
 همچو حیوان بهر خود آخر مسان
 پر مخور آخر بجانیم نیستی
 بهر کون خود چرخا بر فروز
 خفته کازا بهره از انعام نیست

هر که در خوابت دایم ای سپر
 ای سپر بیا تو ای خفته خیر
 خفته کا ترا گاه بیدارتر کنند
 از چه لبسندی بنیای دینی
 دل درین بنیای دین بستر خطا

غافل است آنکس که دارد این اثر
 اگر خبر داری ز خود ناگفته خیز
 اندر آن ساعت که بر داری
 چون رخ جاوید است در وی دینی
 و آن از وی هر که برپسند روا

نشان حاصل آنکه صورت آرائش

ظاهر خود را میارای فقییر
 طالب هر صورت زیبایش
 از هوای بگذر خدا را بسنده شو
 خرقه پشمینه را بردوش کن
 از بدن برش لباس فرات

تا که کرد و طننت بدیزبیر
 در هوای اطلس و دیبا میباش
 زندگی میبایدت در زنده شو
 شرتی از نامرادی نوشت کن
 که همخواهر نصیب از آخرت

ایکه در بر کشتی پشمینه را
 بی تکلف باش آرایش مجوی
 همچو صوفی در لباس صوف باش
 در برت گویت نیکو مباحث
 مرده را بوریاقا لین بود

پاک ساز او از سینه کنبه را
 ترک راحت گیر آسایش مجوی
 در صفتها خدای صوف باش
 زیر پهلوی جاده خوابت کو مباحث
 زانکه حشمتش زیر سر بالین بود

در بیان تواضع

گر ترا عقل است بادانش قرین
 همتی نه خبر در ویشان مکن
 حبت در ویشان کلید حبت است
 پوشش در ویش غیر از دل نیست
 مردمانند بفرق نفس پاک

باش در ویش و بیدر ویشان نشین
 تا توانی فیضت ایشان بکن
 دشمن ایشان سزای لعنت است
 در پی کام و هوای خلق نیست
 ره کجا باید بیدرگاه خدا

مردده در بند قصه و بیاع نیت	بر دل او غیر در دو دانغ نیت
گر عمارت را بری بر آسمان	عفتت ز یروز زمین کردی سخن
گر چو رستم شوکند ز ورت بود	جای چون بگرام در کورت بود
ای پسر از آخرت غافل مبعش	بامتاع انجیجان خوشدل مبعش
در بلیات جهان صبار باش	وقت نعمت سنا کر جبار باش



در بیان آثار
و تفاوت اثر



چهار خیر آثار بدبخته بود	کاهله و جاهله سختی بود
بیلیسی و ناکسی هر چاشند	بخت بد را انجمه شمار شد
هر که در بند عمارت میشود	هر چه دار در جمله غارت میشود
هر که او ترک تن است ز بود	پس خلاف نفس خط است با بود

<p> برپوای خود قدم کونخواست هر که باشد در جهان بنوای خوب رو بگردان از مراد آرزو تو کامرانی سربنا کامیک شد امر و نهی حق چو داری ای وید هر که ترک کامرانی میکند گرسمنچو اهی نصیب از آخرت هر که بر بست او در رانجام گرسمنچو اهی که کردی بلند غیر حق را هر که خواهد ای پسر کی تواند کرد بانفک جهان در قیامت نبودش ز تشنگ پس بدرگاه خدا رو آرتو مرد و خطا در نکو نامیک شد پس مرود نیاله نفس ملید برخلافش زندگانی میکند اندن پرش لباس فاخرت باز شد بروی در دار اسلام ای پسر بر خود در راحت بویند کیست در عالم ازو که تر </p>	<p> برپوای خود قدم کونخواست هر که باشد در جهان بنوای خوب رو بگردان از مراد آرزو تو کامرانی سربنا کامیک شد امر و نهی حق چو داری ای وید هر که ترک کامرانی میکند گرسمنچو اهی نصیب از آخرت هر که بر بست او در رانجام گرسمنچو اهی که کردی بلند غیر حق را هر که خواهد ای پسر کی تواند کرد بانفک جهان در قیامت نبودش ز تشنگ پس بدرگاه خدا رو آرتو مرد و خطا در نکو نامیک شد پس مرود نیاله نفس ملید برخلافش زندگانی میکند اندن پرش لباس فاخرت باز شد بروی در دار اسلام ای پسر بر خود در راحت بویند کیست در عالم ازو که تر </p>
---	---

در بیان جستن جا

خویش را صیقلی درگاه	ای برادر ترک عز و جاه
ای برادر قرب این درگاه	خوار باشد هر که جا جو باشد
کو شمال نفس یادان این بود	نفس در ترک هو مسکین بود
نفسک آثاره ات سکن بود	چون دلت با یاد حق ایمن بود
مرد را در بت پرستی می کشند	عز و جاهت سر به پستی می کشند
در جهان بالقوه قانع بود	هر که اورا تکیه بر صانع بود
گر بنداری از خدا در یوزه کن	اکتفا بر روزی هر روز کن

در بیان مجاهدت نفس

چون بگویم یادگیرش العزیز	نفس نتوان گشت الا بانیه
نیزه تنهایی و ترک باجموع	خجیر خاموشی و شمشیر جموع
نفس او هرگز نیاید با صلاح	هر که را نبود مراتب این صلاح

اسل دنیا را چو دیوار آتش
 چونکه دل بی ذکر الله است بود
 هر که او در بند سیم و زر بود
 آنکه بهر خست کارش بود
 مال دنیا خاکساز ادهند
 هست دنیا ای برادر شمنت
 مدبری کور و بد دنیا او رد تو

لقمه کا چرب شیرین با پیش
 دیو ملعون یار و همستر بود
 در عقوبت کار او مضطرب بود
 از خدمت شریف بسیار بود
 عاقبت پرستیز کار از ادهند
 غل آتش میکند در گردنت
 هر کی از عالم عقیبی برد

در بیان خاصیت اجتناب نمودن از مردمان

ای پسر بایا حق مشغول باش
 فقر تو در پیش کس سپرد آن
 وز خلایق دور همچون غول باش
 محنت امروز را فرسرد آن
 اگر تو مردی فاقه را مردانه
 تا کی چون مور باشی دانمش

بر تو کل کر بود فی روت
 از خدا شا کر بود مر وقت
 خم مشو پیش تو انگر مسو طاق
 مر دره را نام و ننگ از خلق
 مر تراد افراغ از زمین بود
 هر که را ذوق نکو نامی بود
 روی دل چون از هو ابر آفتی
 هر که او از حرص دنیا دگر شد

حق دهد مانند مرغان بوز
 کرده تو شرب با نیت
 تا نکر دی حفت باهل نفاق
 نفرش از جامه کا د نیت
 کی هو ای مرکب زمین بود
 خاص شمارش که او عامی بود
 بعد از ان مید انکه حق را یافته
 بسکیان او ی خدا بسید

در بیان اشکال سخن

چنانچه پیش از نشان بله
 عیب خود ابله نه بیند در سخن

با تو گویم تا بیایی گوی
 باشد اندر جستن عیب کن

ای بسا کس از برای نفس ز

تخم بخل اندر دل خود کاشتن

مهر خلق از خلق او نه شود ^{نیت}

مگر او را پسته بدخوی بود

خوی بد بر تن بلای جان بود

بخل شاخی از درخت دوج ^{ست}

رو چوب را کجا بنیدنجیر

باش از بخل نخمیدان بر کران

در بلا افتاد گوشت از غم ترا

وانکه امید سعادت شدن

بسج قدرش بدر معسر و نیست

کار او پوسته بی روی بود

مردم بدخونه از انبسان بود

ان بخلیک از سگان بر رخ ^{است}

پسته افتاده زیر پای پل

مانباشی از شما را بدهن

در بیان دستکاری یافتن از بلاها

دور باید بودنت از چارچینر

تا بلاها را نباشد با تو کار

از بلا پاسته کردی العیشیر

رو تو دست از نفس دنیا با ^{دار}

در بحر ص از گردی مستکلام

انکه نبود هیچ نفتش در میان

نفس دنیا را رها کن ای

از برای نفس مرغ نامراد

از عذاب حق ایمن میان

نفس را اگر باز داری از بهوا

تا دولت آرام یابد ای سپر

در بلا یاری نخواه از هیچ کس

هر که از نجس انده غدرش نخوا

از غنا خواه کسی از ذوالمنن

با تو رو آورد ز سر و صد بلا

هر کجا باشد باشد در امان

تا زهی از هر بلا و هر خطر

آمده در دام صیاد او افتاد

در پی آزار هر مؤمن مباد

دین و دنیا حاجت کرد در روا

بود ما بود جهان یکسان شهر

از آنکه نبود بخیر خدا فریاد پس

تا نباشد خصم تو در عرصه کما

وز قناعت میتوانش رفتن

در بیان محقق دلش

هر که عقل است دانش العزیز
 کار خود با ما سزا کند لها
 عقل داری میل به کاری مکن
 ماشوی پیش از همه در کار
 هر که از علم دل روشن بود
 هر که در بند خود استوار
 هر که باشد در شریعت استوار
 هر که گفتار خود باشد بوال
 بر مراد خود مکن کار ای سپهر
 هر سازد بر سر ملخ خانه
 تا تو باشی در زمانه دادگر

دور باید بودش از چار سپهر
 مردمی کند بجای نارس سزا
 زمین چو بکندش بسبب کار
 دست برماند نکند بکشاده
 در زمانه با صلاح متن بود
 سپید او را دیگران بندد نکا
 کرد او هرگز مکر دای پوشمند
 قول او را دیگری نکند قبول
 تا صواب کار نبی سر بر
 نیست قتل هست او دیو
 زیروستان زانکو دارای

فکر در ویستغای مؤمن است

زانکه اندر وصف کائنات مؤمن است

مال اولادت بمعنی دشمنند

گر چه در طاهر بدو چشم برهنند

انما اولادکم سرایاد کبیر

مال ملک انجمنیان بر باد

مرد در راه بود دنیا سوخت

هرگز بش اندیشه نابود نیست

هرگز از صدقش دل صفا بود

غرقه بالقرمه و آن بود

بندکان حق چو جاز آهتند

اسب همت آثار یا آختند

تا نیاز دور ره حق آنچه هست

آنچه می باید کجا آید است

در سخاو و سخاوت جو احمد

در سخا گوشت ای برادر در سخا

تا بیانی از بی شدت رها

باش پوسته جو احمد ای را

زانکه نبود دوزخی مرد سخن

در رخ مرد سخن نور صفات

زانکه در جنت قرین مصطفی است

جای ممسک خرمیان نامست	اسمخیا را بجهنم کالانیت
در جهنم هم مملکتیست	پیشه اصل بنجل تلبس دان
بلکه با او کی رسد بوی بهشت	بهر ممسک نکند رنوی بهشت
اصل کبر و بنجل با باشد مقرر	انکه منجو اندامش بر سقر
از بنجل و از کبر دور باش	ای پسر در مردمی مشهور باش
ماشوی رود دلت بدر سیر	باش کا کوشش و تواضع پیش کبر

در بیان افعال شیطان

داندانها هر که رحمت بود	پهاله خصلت فعل شیطانی بود
باشد او از فعل شیطان پیشگی	عطر مردم چون بگذشت از کبر
انکه ظاهراً ستمنش انسان بود	خون بینی نیز از شیطان بود
ای پسر امین مباش از زمره کبر	خامیازه فعل شیطان است

در بیان علامت منافقان

<p>مقصود رفته است زان سبب رفته است قول او نبود غیر از کذب و لاف هم امانت را نمیانت میکنند نیت بد نیتی چو او را کونین زان نباشد در خوش نوصحا منزل او در ته چه همیشه تیغ را از بهر قتلش تیز کن</p>	<p>سه علامت در منافق ظاهر است و عهد کما او همه باشد خلاف میومت از ارم اعانت میکند تا توانی تو منافق را مبین نیت در عهد منافق را پنا با منافق هر که همه همیشه از منافق ای سپر پنهان کن</p>
--	---

در بیان علامت متقیان

<p>گی بود نسبت تقی را با تقی تا نمیند از تو در کار بد چو</p>	<p>سه علامت باشد اندر متقی پر خدرباش ای سپر از یارید</p>
--	--

گم رود و بگردوش بر زبان
 از حلال پاک هم گیرند کام
 هر که ترسد از خدای بگوشین
 معصیت را هر که بی بی کند
 ای پر دایم باستغفار باش
 اگر کنی خیری بدست خویش کن
 بیگ درم هر کس بدست خود دهد
 اگر تو می بخشی بکسی خیر است
 هر چه بخشید ملن آزار جوید
 این بدان ماند که مرد می کند
 با سپهر چرخ ساز بخشد پد

و از طریق کذب باشد بر کران
 ما نیفتد اصل تقوی و چرا
 خواهد او غدر کنان پوشین
 از دوش از اهل حمیت کی کند
 و ز بدان مفسدان پیرایش
 ما تو فی غرت درویش کن
 به بود کان از بی او صد دهد
 بهتر از بعد تو صد خسروار
 کز پافتاده از هم جوید
 با امیل خوردن آن می کند
 میتواند باز گیرد از سپهر

ای سپر با مال و زر شادی بجز

شادی دنیا سر غم بود

از چه موجودی بیندیشی ای سپر

ای سپر اندوه و غم پستی کن

هر گرا بنود بدل اندیش

ژدایزد ماترا از نیستیست

تا توانی بنده غم بباش

نهی لا تفرج ز دنیا کوش و

شادمانا نراند رود و دست حق

گرف از حق بجوی تورا

حزن اندوه است قوت بندگان

هر چه کس را داده دیگر کوی

سود او را و عقب با تم بود

هر کسی دارد غم خوشی ای سپر

روی خود را جانب بجوی کن

عاقبت بر پای بندیش

از برای آنکه باشی حق پرست

با حیا و با سخا وجود باش

جای شادی نیست دنیا سدا

این سخن وادند استادان ^{سبق}

لیک از دنیا فرج بختن ^{سخت}

غم خور دیار نسج بونیدگان

هنگامی که بنده خود آمد استوار
قول او را در کیمیا بنده نگام

در بیان رشک

است پیشک رشک کالی خسته
 زان کجی ترست از ذو سجلا
 سون فتن بود با سراه سراپت
 اگر تو اضع پیش گیری ایوان
 سرگمن در پیش نیاد است
 بجز زمرستان دنیا دارا
 مردگانند اغنیای سر و زکال
 مال ز رشک بدست آورده
 باش دائمی پر بیا مدتی
 با تو گویم یاد گیرش ای عزیز
 دوین خستن بود قوت حلال
 رشک است هر که این خصلت است
 دوست دارندت همه خلق جهان
 و کجی دینت رود پیشک است
 آنچه خواسته کرد این مرد آزار
 ای پر با مردگان صحبت مدار
 بعد از آن در کورت بریده گیر
 اگر خبر داری ز عدل داد حق

سرزنده دار از صبح و شام را
 یاد حق آمد غذا این روح را
 یاد حق کر موس جابت بود
 مؤمننا ذکر خدا بسیار کوه
 ذکر اخلاص میدیاید نخست
 ذکر بر سه وجه باشد بخلاف
 عام را نبود بحسب ذکر زبان
 ذکر خاص انخاص ذکر بر سه بود
 ذکر بی تعظیم گفتن بدست
 هست مرید عضو اذکر ذکر
 ذکر چشم از خوف حق بگریستن

در تغافل مگذران ایام را
 مرهم آمد این دل مجروح را
 غی هو اسی کلخ و ایوانت بود
 تابیا بی در دو عالم آبروی
 ذکر بی اخلاص کی باشد دست
 مانند فی این سخن را کذب لاف
 ذکر خاصان باشد از دل سبک
 هر که ذکر نیست از خاص بود
 و اندران یک شطر دیگر مهمت
 هفت اعضا هست فاخر است
 باز در آیات او مگر استن

یاری هر چه خواهد ذکر دست
 استماع قول رحمن ذکر گوش
 اشتیاق حق بود ذکر دولت
 آنکه در جهل است داعی در کنا
 خواندن قرآن بود ذکر لسان
 شکر نعمت هر کس حق تمییز
 حمد در برابر زبان بان ای سر
 لب عجب با خیزد اگر در کمال

ذکر پا خوشی شان زیادت کرد
 مانتوانی روز و شب در ذکر گوش
 گوش تا این ذکر کرد و صحبت
 بی حلاوت یا بد از ذکر اله
 هر که این نیت هست از هر
 مذهب حق با تو نعمت مانتا
 عمر با باد نهدی سر
 ز آنکه پاک از اهل همین بودت

در بیان چهار چیز

هر کس نیک باشد چنانچه
 اول آن باشد که باشی دادگر

با تو گویم یادگیرش ای عزیز
 هم ز عقل خویش باشی با

باشکریه با تقرب کردن

حسرت مردم بجای آورد

در بیان خصلت نهمه

چار چیز دیگر ای نیکو سرشت
زان چهار اول حسد کمینی بود
خشم را دیگر فرو ما خوردن است
ای سرگرم گرد کرد این خصلت
غل غشش بجد از چون زریا
حرص بکنار و قناعت همیشه
با محبتان بائش دائم هم نشین

هست از جمله خلایق تنگ
زان گذشتت به حجت خود منیر بود
خصلت چارم بخیل کرد
از برای آنکه شدت این فجای
پیش از آنکه خاک کردی
اعزاز مردن یکی اندیشه کن
تا توانی روی اعدا را مهین

در بیان علامت مدبر

چار چیز آمد نشان مدبر

یادگیریش که تو روشن خاطر

مذبری باشد بایله مشورت
 هر که پند دوستان نکند قوت
 هر که از دنیا نکیر و عبرت
 مشورت هر کس که بایله کند
 آنکه مال زرد و هد با جا هلاک
 ز چو چال راهمی آید کیف
 نشود از دست مدبرین در
 عیب کسی که از زمانه ایچوان
 هر که از عقل آگاهی بود

پس بجای دل دادن سیم و پیر
 در حقیقت مذیست این الفیض
 هست زان مذبر چهار نفر
 دیو ملعون مشکیش کمره کند
 آنچنان کس که بود از قبلان
 میکند اسراف میسازد تلف
 از جهالت بکشد چونند سراپا
 مانباشی از شمار مدبران تو
 ز دواو نازس کمره بود

در بیان بزرگی چهار خنجر

چهار خنجر آمد بزرگ و معتبر
 مینماید خرد لیکن در نظر

زان یکی خصم است دیگر آتش است
 چهارمین دانش که آید ترا
 هر که در پیش عدو باشد حقیر
 دره آتش چو شد فروخته
 علم اگر اندک بود خویش مدار
 رنج اندک را بکن غم چو آرزو
 در دسر را کس بخوید که علاج
 باش از قبول مخالف بر خذر
 آتش اندک تو ان گشتن باد
 ای برادر که تو هستی چون طلب
 ای سپرد نصیحت کو کسین

با بیماری کز و دل مانوش است
 این همه با خرد نماید ترا
 از بلای او کند روی نفسیر
 مینی از وی عالمی را سوخته
 زانکه بود علم قدری شیشا
 تا نه مینی عجز در سپار که
 خوف آن دارد که بر کرد مزاج
 پیش از ان از پا در افتی ای کس
 وای آن ساعت که کرد آه تن
 جز بفرمان خدا مکتب
 کز نجسے با بدت خاموش کن

از خبر داری نمی لایموت

خاشی بخت ز کند و نصیب

ی ابرادر جسته شایسته مگوی

دل ز پر کشن بمید دریدن

انگه سعی اندر فصاحت میکنند

روزبان را در دهان جمبوں دار

هر که او بر عیب خود پینا بود

بر دهان خود بنه مهر سکوت

بله است و را بگفتن غیبت

قول حق را از برای وق مگوی

گرچه گفتارش بود در حدن

چهره دل را بقراحت میکند

وز خلائق خویش را ما پوس دار

روح او را قوتی پیدا بود

در بیان بیماریا جز

چار دیگر میشود هو خود نیز بود

خشم را مار دیشیا علاج

حاصل آید خواری و هلاکت

ای سپهر کس که دانه چار

قنبت رسوائی آید از لجا

بیکم از کبر خیزد دشمنی

چونکه خواری در میان پیدا شود
 خشم خود را گرفت و خود
 هر که او از آده و تن پرور است
 هر که گشت از کبر بالا کرد
 گاه را هر که سازد پیشه

بند از شومی آن رسوا شود
 عاقبت بنید پیشانی بسی
 منیت انسان کمتر از کاغذ است
 دوستان آخر بگردوش
 آید از خواری پیش تیشه

در بیان بی ثباتی چار هنر

چهار هنر آنچو چه کم دارد بقا
 جو سلطان را بقا کمتر بود
 دیگران مهر کیه یعنی از زبان
 با رعیت گر کند سلطان
 کمتر از دوستان باشد عتاب

کوش کن ای مومن مهیون لقا
 پس عتاب دوستان
 بی بقا چون صحبت هوس
 مرور باشد بقا در ملک کم
 بی بقا باد چون خط در روی

اگر چه باشد ز نرنگ مهر بان
 چون بسا جنسان نشیند آید
 ز اغ چون فارغ ز بوی گل بود
 چون ترا با جنس آید در نظر تو
 صحبت با جنس جان کاهی بود

چون کم آید بهر بختشاید ز بان
 کمترک بیند از ایشان مرد
 نقرش از صحبت بلبل بود
 ای سپر چون باد از روی در گذر
 جمله از این حال آگاهی بود

در بیان چهار چیز دیگر

چهار چیز این چهار شد دیگر تمام
 دانش مرد از خود کیرد کمال
 هست دانش اکمالات از خود
 شکر با کردن زوال نعمت

چون شنیدی یاد مید از انعام
 از محل دینیت همی باید جمال
 بخیر در اهل دین کس نشود
 بهره سا که کمال نعمت

بخرد دانش و بال است ای سپر
 هر که علمی دارد و نبود بران
 علم را بی عقل نتوان کار بست

علم مرغ و عقل بال است ای سپر
 از طریق عقل باشد بر کران
 پیش معقلان نمیشاید

در بیان چیزی که خوار می آید

چهار چیز است بر ذمه از چاه
 هر که زوصا در شود این کار خار
 چون سوال آورد کرد و خوار
 هر که در پامان کاری ننگرد
 آخرت را هر که او جو یان بود
 بهر حق از خلق سپردین تمام

نشود این نکته خیر اهل تمیز
 بیند این چاره و کربلی اختیار
 ماند تنها هر که است بچار کرد
 قهت و ز می پیش می نمود
 ترک این دنیا بر و آسان بود
 سخت کاری و ان بنزد
 خاص عالم

در بیان شکست آدمی

اودمی را چهار چیز از دشمنی است

دشمن بسیار و واقف بسیار

هر که بسیار باشد دشمنش

و ای مسکین که غرق و ام شد

هر که اطفال بسیارش بود

با تو گویم یادگیر ای حق پرست

جرم سجد و عیال قطار

خیره کرد و هر دو چشمش روشن

هر دمی از غصه خون اشام

دل درون سینه بیارش بود

در خطاها گویند

چهار چیز است از خطاها ای

اول از زن داشتن چشم

مرد را تا زمانی ای پسر

زن نباشد محرم رازهای پسر

ایمنی از ابله خطای دیگر است

کوشش درارش با تو گویم سر پر

ساده دل را پس خطا باشد

سر خود کفشن باو باشد ضرر

سر خود کفشن بود جاز خط

صحبت بسیار از نین ^{بیت}

در بیان حکم قرآن

چون در آوردی کوفت یاد
والدین از خویش راضی کرد
چارش نیکی بخلق نامراد

حکم قرآن چا چیز است
فرض حق اول سجا آورد
حکم دیگر چیست با شیطان جهاد

در بیان آنکه چهار چیز عمر را زیاده

این نصیحت شنوای اغویز
وانگهی دیدن جمال ماهوش
در بقا افزونیش حاصل شود
میفرماید عمر مردم را از آن

میفرماید عمر از چهار چیز
اول آوردن کوشش او از خود
آنکه کاش بر مراد دل شود
سوم آمد آیمنی از مال و جان

در بیان پنج خصلت

یاد داریش چون شنیدی

عمر مردم را بکاهد پنج چیز

شد یکی زان پنج در پری نیان
 هر که او بر مرده اندازد نظر
 پنجم آمد ترس و بیم از دشمنان
 از خدا ترس و مترس از دیگران
 هر که او از دشمنان ترس بود

پس غریبی و افکوی رنج در اند
 عمر او پیشک بکاید ای سپهر
 عمر را اینها همه دارد زیاده
 که نیمه دارد خدایت در اما
 کار او هر لحظه دیگر سان بود

احترام کردن از پنج خصلت

دو ریش از پنج خصلت است
 اولاً کم گوی با مردم در روع
 هر که استیز کند با مهتران
 پیش مردم هرگز انبوداد
 در سبکباران نشویند

تا زیزد آبرویت در نظر
 زانکه کردد آبرویت بفرغ
 آبروی خود بریزد پیکان
 که بریزد آبرو نبود عجب
 که سبکباری بریزد آبرو

ای سپر بامهتر ان کمتر ستیز	وز جهالت ابروی خود مرز
گر بعام آرمه بیبایت	با ادب خلق نکومیدبایت
هر که آهنگ بکباری کند	ز ابروی خویش نپاری کند
خرد بیت رست با مردم شود	مانگردد ابرویت آنچه
از خلاف از خیانت تهن	تا بود پیوسته در رو تو نو
گر هم میجو بهیکه کونیت نکو	ای برادر هیچکس را بد نکو
تا باشی در جهان اندو هکین	از خدا در روزگار کس مبین

در بیان نجات و سعادت

هر که اسه کار عادت باشد	در جهان نجات و سعادت باشد
اولاً آرمیند او عیب کسان	در علامت هیچ نکشاید زبان
هر که امنی براه نامواب	سر بر آس آرمایابی نوا

رحمت خود را ز مردم دوردا | بار خود بر کس نمیکن زینهار

در تفاوت گویند

حییت مردی ای پسر گوید
 عذرخواهد مرد پیش از معصیت
 آنکه کار نیک مرد آن میکند
 ای پسر در صحبت مردان
 هر که از مردان حق دارد نشا
 خود نخواهد مرد خصمان
 ای بخواهد مرد انصاف از
 هر که پا اندر ره مردان نهاد
 هر که او باشد ز مردان خدا

اولاً از رسیدن از حق و زینهار
 باشدش طاعات پیش از معصیت
 باضعیفان لطف احسان
 تا نظر هر گاه از فضل خدا
 بگذراند عیب دشمن بر زبان
 در غم مردم شود اندوه
 هر که ظلم و جفا با او ب
 می رود هرگز بدنبال مراد
 باشد اندر تنگدستی با سخا

ای سرتزک مراد خویش کس

نام مردم خربه نیکو نمیر

هر که از غیبت باشی شسته

و انکی سزاه سلامت پیش کس

گر همینخواهسی که کردی معتبر

تو یقین دان از عقوبت شسته

سلامت حاصل نمیر

هر که باشد اهل ایمان ای عزیز

از حد اول تو دل را پاک و

پاک داری که عمل را از ریا

چون شکم را پاک داری از حرما

پاک دار از کذب و از غیبت زیلا

هر که باطن از حرش پاکت نیست

چون نباشد پاک اعمال پت

پاک دار و چهار چیز از چهار چیز

خوشتن را بعد از آن مؤمن شمال

شمع ایمان ترا باشد ضیا

مرد ایمان دار باشی و اسلا

تا که ایمانت نیفتد در زین

روح او راره سوی افلاک نیست

هست بجای صل چون نقش پوز

هرگز اندر عمل اخلاص نیست

در جهان از بندگان محض نیست

هر که کارش از برای حق بود

کار او پوسته بار و نلق بود

در بیان اصل ایمان

اصل ایمانش صفت دان^{الوحد}
سه از آن شش با یقین ^{فست} حو^{رجا}

با تو گویم که بدل خواری شنید

پس توکل پس محبت با حیات

هرگز از یقین حاصل شود

صاحب ایمان روشن دل شود

رومیش از رحمت حق تا آید

نامه اعمال اگر گردد سفید

هرگز انبود توکل با خدای

شاید از نبود بمقصد رسد

آنکه حب حق نباشد بر دلش

از عمل خیر یاد نبود حاصلش

باش ای بنده خدا را دوستدا

تا شوی در هر دو عالم کامکا

ای کباد شرم از ایمان بود

بی حیا از زمره شیطان بود

کز تو هست مؤمن بر پسر کار از خدا و از خلاق شرم دار

در نه صایح کوبید

نفس را بد خو میا موز را بسی پر	خواب کم کن اول روز را بسی پر
میشتر از شام خواب آید حرام	آخرت روزت نکون بود مگنا
در میان آفتاب سایه خواب	اهل حکمت با نمی آید صواب
باشد تنها سفر و غم و غم	ای پسر هرگز مرو تنه سفر
استماع علم کن را اهل علو	دست را بر رخ زدن ^{شوم} شوم
روز را کرنی تو روی خود روا	شب در آینه نظر کردن خطا
مونسسی باید که نزدیکت بود	خانه کرتنها و مارکیت بود
ز د اهل علم سرد آمد چو سنج	دست را کم زن تو در زیر سنج
در میان شان نیانی ز نیما	چار پایا ز او چو منی در قطار

روز و شب میباشیم دعا

تا فراید قدرت را خدا

معصیت کم کن بعالم زنیها

تا نکاهد روزیت در روزگار

رونکوئی کن نکوئی در نهان

تا شود عسرت زیاده در جهان

ایزداندر رزق او نقصان کنده

هر که رود رفیق در عصیان

در سخن کذاب انبوه فریغ

کم شود روزی ز گفتار دروغ

در نواید صبر

غم مکن از دیدن سختی و کرا

تا شوی در روزگار از صابران

خوش باش از صابران مشم هلا

روی خود که ترش سازی از بلا

میش رو که صابری باخوشد

هر چه از حق بر تو پیش آید ولی

نزد اهل علم شاکر نیستی

در بلا قتی که صابر نیستی

با کسی کم کن شکایت از جلیل

بی شکایت صبر تو با جمیل

کز نباشد فخر از درویشیت
 کز نگردی ای سپر کز خسالت
 کز همه داری فسوح از اظهار

کی بر اهل فقر باشد خوشیت
 و آنکس ز رسید ترا در صبر لاف
 در بلا خضر صبر نبود هیچ کاس

در بیان تجریدی

که صفای بیبایت تجرید شو
 بنده از طاعت بعبق می رسد
 ترک دعوی هست تجریدی
 اصل تجریدت وداع شهوت است
 که تو برداری ز غیرش اعتماد
 اعتمادت که همه با حق بود تو
 ترک دنیا کن برای خست

و ز خبر داری ز اهل دید شو
 لیک از خدمت بمولی میرسد
 فهم کن معنی تقریدی سپر
 بلکه کل انقطاع شهوت است
 آنکه از تجرید کردی با امید
 آن دمست تجرید جان مطلق
 از بدن کبرش لباس فاخر

کربیا بی از سعادت نیم مقام
 کرد دنیا دست شوی بهر حق
 روح مجرد باش و ایم فریبش
 کرد کبر و عجب و خود بینی مگرد
 هر که کرد کوره انکشت کشت
 هر که با عطا میگردد قریب
 همتشین صالحان باش ای سر
 جانب ظالم مکن میل ای عزیز
 صحبت ظالم لبان آتش است
 هر که او با صالحان همدم شود
 از حضور صالحان صلح شود

صاحب تجرید باشی و اسلام
 و آنکه از تفرید کویند سبق
 تا بهر قی بر نشینی کرد باش
 قدر خود بشناس هر جای مگرد
 جامه اش دود سیاه پشت کشت
 او همی باید ز بوی خوش نصیب
 دور باش از خود نمایان ای سر
 در کنی گری از ان خیل ای عزیز
 ز آنکه خلق از او تند سرش است
 در عویم خالص حق محرم شود
 و نشینی با بدان طالع شود

ای پیکندار راه شرع را
 از شریعت گزینی بیرون قدم
 هر که در راه ضلالت می رود
 حق طلب آن کار بد باد و ربا
 هر که نکزیند صراط مستقیم
 پند نامه نام کردم این کتاب

اصل یابی که بگیری فسخ را
 در ضلالت یافتی بیخ و الم
 از جهالت باطلت می شود
 در سخا مرد می مشهور باش
 در عذاب حسرت ماندیم
 یاد گیر این پند از بهر خواب

تمت الکتاب بعون الله الملك الوهاب

۱۳۲۰

هم که خواند دعا طبع دادم
 از جامین بنده پنداره



نیز قطع

دینا طلبان از عرض
پیش فرعون من شنیدیم

آن علم که با خداست
از هر دم هم شنیدیم

فرعون

قطعه

جهان جام و فلک ساق و طریقی
 خلاقی بلده نوش صحبتی وی

خلاصی نیسی لاج کس
 ازین جام و ازین ساق و ازین می
 عقی عنده

بیم قطع

توجه

افشا از نه نیت
مرار در

مخبر

انکه من نیت کشکارم

که خواند و طمع داسم

ز انکه از زره پروری برگزینم
نکند آفت تلایان عابدی
۱۳۱۹

احد صوله حرف علة وهي الواو والالف والياء وسميت
 حروف المد واللين والالف ح منقلبة عن واو او ياء
 وانواعه سبعة الاول لمقل الفاء يقال له بمثال
 لما ثلثه صحح في امثال الحركات والسكنات اما الواو فمخففة
 من الفعل امضاع الذي على ليعمل بكسر العين ومن مصدره
 الذي على فعله بكسر الفاء وسلم في سائر تصاريفه تقول
 وعد يعد عدة ووعدا فهو واعدا وذاك موعود ووعدا
 ووقميق موقفة فاذا ازليت كسرة ما بعد ما عميت الواو
 نحو لم يوعد وتمتت في فعل ما صح كوجل يوجل يوجل قلبت
 الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها فان ضم ما قبلها عادت
 الواو تقول ما زيد اجل تلفظ بالواو وتكتب بالياء وفي نفعيل
 بالضم كوجه يوجه لوجه لا توجه وحذفت الواو من بطيوس
 ويضع ويقع ويدع لانها في الاصل نفعيل بكسر العين فصح
 لحرف الحلق وحذفت من يذر لكونه فرغ من يدع واماتوا
 ما هي يدع ويذر وحذفت الفاء ليل على انه واو في الياء